

بِسْمِ اللَّهِ

تازیان‌های سلوک ۲

استاد کریم محمود حقیقی

فهرست

۱۷	□ دیاچه
۲۱	◁ تازیانه ۱ نقش عمل در سرنوشت
۲۴	◁ تازیانه ۲ بهشت عارفان
۲۶	◁ تازیانه ۳ اتحاد عاشق و معشوق
۲۶	◁ تازیانه ۴ اگر شیطان را تسلطی نبود
۲۶	◁ تازیانه ۵ فریاد مردگان
۲۷	◁ تازیانه ۶ اصالت وجود
۲۸	◁ تازیانه ۷ معدن تقوی
۲۸	◁ تازیانه ۸ علامت خداوند
۲۸	◁ تازیانه ۹ انقطاع الی الله
۲۹	◁ تازیانه ۱۰ توحید محض
۲۹	◁ تازیانه ۱۱ ظرفیت جان آدمی
۳۰	◁ تازیانه ۱۲ معرفت نفس

- تازیانه ۱۳ ◀ خضوع ۳۰
- تازیانه ۱۴ ◀ دانش‌اندوزی و دانش‌آموزی ۳۱
- تازیانه ۱۵ ◀ گزینش راه راست ۳۱
- تازیانه ۱۶ ◀ چشمان دل ۳۱
- تازیانه ۱۷ ◀ عشق خدا در قرآن ۳۲
- تازیانه ۱۸ ◀ عزلت ۳۳
- تازیانه ۱۹ ◀ خدا کافی است ۳۳
- تازیانه ۲۰ ◀ انیس مؤمن ۳۴
- تازیانه ۲۱ ◀ بی‌اعتباری زمان ۳۴
- تازیانه ۲۲ ◀ انگیزه معرفت ۳۵
- تازیانه ۲۳ ◀ سحر ۳۵
- تازیانه ۲۴ ◀ عزلت ۳۶
- تازیانه ۲۵ ◀ دعوت به سوی حق ۳۷
- تازیانه ۲۶ ◀ غیرت خداوند ۳۷
- تازیانه ۲۷ ◀ بینایی و کوری ۳۸
- تازیانه ۲۸ ◀ حسرتی در بهشت ۳۹
- تازیانه ۲۹ ◀ دنیا ۴۰
- تازیانه ۳۰ ◀ موجودی بس عجیب ۴۰
- تازیانه ۳۱ ◀ ترک رؤیا ۴۱
- تازیانه ۳۲ ◀ مجالست‌های زیانبار ۴۱
- تازیانه ۳۳ ◀ مجالست سودمند ۴۱
- تازیانه ۳۴ ◀ استوارترین سوگند خداوند ۴۲

- تازیانه ۳۵ ◀ ولایت الهی ۴۲
- تازیانه ۳۶ ◀ سعادت سرمدی ۴۳
- تازیانه ۳۷ ◀ بهترین تذکر ۴۴
- تازیانه ۳۸ ◀ ثروت‌های آسمانی ۴۴
- تازیانه ۳۹ ◀ تشخیص حق ۴۵
- تازیانه ۴۰ ◀ روی با خدا آر ۴۵
- تازیانه ۴۱ ◀ آثار معرفت ۴۶
- تازیانه ۴۲ ◀ لذت قناعت ۴۶
- تازیانه ۴۳ ◀ خوراک حلال ۴۷
- تازیانه ۴۴ ◀ به چه کسی می‌توان وام داد؟ ۴۷
- تازیانه ۴۵ ◀ غنیمت وقت ۴۸
- تازیانه ۴۶ ◀ چگونه باشیم ۴۸
- تازیانه ۴۷ ◀ توحید از نظر خواجه نصیر ۴۸
- تازیانه ۴۸ ◀ وعده فرج ۴۹
- تازیانه ۴۹ ◀ مکر تعلق ۵۰
- تازیانه ۵۰ ◀ التماس ۵۰
- تازیانه ۵۱ ◀ قوس نزول و صعود ۵۱
- تازیانه ۵۲ ◀ شاهد همان حاکم است ۵۱
- تازیانه ۵۳ ◀ بهترین آتش‌نشانی ۵۲
- تازیانه ۵۴ ◀ سرانجام حبّ دنیا ۵۲
- تازیانه ۵۵ ◀ ولایت ۵۳
- تازیانه ۵۶ ◀ قوت ملکوتی ۵۳

تازیانه ۵۷	بترس آنجا	۵۴
تازیانه ۵۸	قناعت و صبوری	۵۴
تازیانه ۵۹	تذکر ایّام	۵۵
تازیانه ۶۰	شهادت خاک	۵۵
تازیانه ۶۱	عاشقان سرافراز	۵۵
تازیانه ۶۲	حضرت علی(ع) و حروف	۵۶
تازیانه ۶۳	طلب	۵۶
تازیانه ۶۴	مقام مُعلم	۵۶
تازیانه ۶۵	حضور در نماز	۵۷
تازیانه ۶۶	سعادت‌مندان	۵۸
تازیانه ۶۷	توحید ناب	۵۸
تازیانه ۶۸	وقت مناجات	۵۹
تازیانه ۶۹	همدم جانم	۵۹
تازیانه ۷۰	از که علم آموزیم	۶۰
تازیانه ۷۱	توئی تا کجا؟	۶۰
تازیانه ۷۲	نورهای مؤمن	۶۱
تازیانه ۷۳	سحرخیزی	۶۱
تازیانه ۷۴	مقام حق‌الیقین	۶۳
تازیانه ۷۵	حدیث فوق در بیان مولوی	۶۴
تازیانه ۷۶	بهره‌های بندگان	۶۵
تازیانه ۷۷	بهترین مونس	۶۵
تازیانه ۷۸	غفلت	۶۶

تازیانه ۷۹	اهمیت نماز	۶۶
تازیانه ۸۰	عزت نفس	۶۷
تازیانه ۸۱	دعا	۶۷
تازیانه ۸۲	اقسام عبادات	۶۸
تازیانه ۸۳	حضور در نماز	۶۸
تازیانه ۸۴	فقر انسان	۶۹
تازیانه ۸۵	برترین کس	۷۰
تازیانه ۸۶	جمال جهان	۷۰
تازیانه ۸۷	خوش‌بینی	۷۱
تازیانه ۸۸	توحید ناب	۷۲
تازیانه ۸۹	اهمیت معرفت نفس	۷۳
تازیانه ۹۰	درونت معدنی است	۷۳
تازیانه ۹۱	فقط خدا	۷۳
تازیانه ۹۲	شب‌های عاشقان	۷۴
تازیانه ۹۳	انس با حق	۷۵
تازیانه ۹۴	حرم‌سرای خدا	۷۶
تازیانه ۹۵	گریه‌های شعیب	۷۶
تازیانه ۹۶	دائم‌الذکر	۷۸
تازیانه ۹۷	ساقی‌نامه	۷۹
تازیانه ۹۸	ایمان ناب	۸۰
تازیانه ۹۹	گلگونه مردان	۸۰
تازیانه ۱۰۰	شفاعت قرآن	۸۱

- تازیانه ۱۰۱ ◀ انس مؤمن ۸۲
- تازیانه ۱۰۲ ◀ جلوات دوست ۸۳
- تازیانه ۱۰۳ ◀ رحمت پروردگار ۸۳
- تازیانه ۱۰۴ ◀ طهارت ۸۴
- تازیانه ۱۰۵ ◀ زیرک‌ترین مؤمن ۸۵
- تازیانه ۱۰۶ ◀ دوری از مجلس معصیت ۸۵
- تازیانه ۱۰۷ ◀ استقامت ۸۷
- تازیانه ۱۰۸ ◀ حظ چشم ۸۸
- تازیانه ۱۰۹ ◀ بیان‌گر نور الهی ۸۸
- تازیانه ۱۱۰ ◀ از چه آفریده شدم؟ ۸۹
- تازیانه ۱۱۱ ◀ سنخیت دوگانه انسان ۸۹
- تازیانه ۱۱۲ ◀ کمال نفس انسانی ۹۰
- تازیانه ۱۱۳ ◀ بار جسم و روح ۹۰
- تازیانه ۱۱۴ ◀ قلب مؤمن، کانون رحمت ۹۱
- تازیانه ۱۱۵ ◀ عظمت انسان ۹۱
- تازیانه ۱۱۶ ◀ ارزش‌یابی انسان ۹۲
- تازیانه ۱۱۷ ◀ هدف چیست؟ ۹۳
- تازیانه ۱۱۸ ◀ جلوه‌ای از حق ۹۳
- تازیانه ۱۱۹ ◀ حکمت در زوجیت ۹۴
- تازیانه ۱۲۰ ◀ حکمت ۹۵
- تازیانه ۱۲۱ ◀ شراب عرفانی ۹۶
- تازیانه ۱۲۲ ◀ مراقبت ۹۸

- تازیانه ۱۲۳ ◀ مولوی در خدمت علی(ع) ۹۸
- تازیانه ۱۲۴ ◀ تصوّف واقعی چیست؟ ۹۹
- تازیانه ۱۲۵ ◀ همت‌های بلند ۱۰۰
- تازیانه ۱۲۶ ◀ نماز را کوچک و بی‌اهمیت م شمارید ۱۰۰
- تازیانه ۱۲۷ ◀ یادگار خداوند ۱۰۰
- تازیانه ۱۲۸ ◀ علم ولی ۱۰۱
- تازیانه ۱۲۹ ◀ توحید ۱۰۱
- تازیانه ۱۳۰ ◀ میوه بهشتی ۱۰۲
- تازیانه ۱۳۱ ◀ شب‌های وصال ۱۰۲
- تازیانه ۱۳۲ ◀ پادشاه نیست گداست ۱۰۳
- تازیانه ۱۳۳ ◀ گفتاری با رسول(ص) ۱۰۳
- تازیانه ۱۳۴ ◀ غنیمت وقت ۱۰۴
- تازیانه ۱۳۵ ◀ قرب حق تعالی ۱۰۴
- تازیانه ۱۳۶ ◀ خودکم‌بینی در درگاه ۱۰۵
- تازیانه ۱۳۷ ◀ کتاب تکوین و تشریح ۱۰۶
- تازیانه ۱۳۸ ◀ پرهیز از لغو ۱۰۷
- تازیانه ۱۳۹ ◀ دنیاکش‌تزار آخرت ۱۰۷
- تازیانه ۱۴۰ ◀ وقت استجاب دعا ۱۰۸
- تازیانه ۱۴۱ ◀ دائم‌الوضو ۱۰۹
- تازیانه ۱۴۲ ◀ مقایسه‌ای بین عقل و حس ۱۱۰
- تازیانه ۱۴۳ ◀ قناعت ۱۱۱
- تازیانه ۱۴۴ ◀ حضور در نماز ۱۱۲

- تازیانه ۱۴۵ ◁ رنج راه ۱۱۳
- تازیانه ۱۴۶ ◁ ادامه مراقبه ۱۱۴
- تازیانه ۱۴۷ ◁ زهد الهی قمشهای ۱۱۵
- تازیانه ۱۴۸ ◁ اهمیت ذکر تهلیل ۱۱۵
- تازیانه ۱۴۹ ◁ همرنگی با شیطان یا خدا ۱۱۶
- تازیانه ۱۵۰ ◁ زیانکارترین کس ۱۱۷
- تازیانه ۱۵۱ ◁ دنیاطلب ۱۱۷
- تازیانه ۱۵۲ ◁ دردهای دل امیرالمؤمنین ۱۱۸
- تازیانه ۱۵۳ ◁ سجودی دوگانه ۱۱۸
- تازیانه ۱۵۴ ◁ جاودانه‌ها ۱۱۹
- تازیانه ۱۵۵ ◁ صور ذهنی ۱۱۹
- تازیانه ۱۵۶ ◁ وجود و ماهیت ۱۲۰
- تازیانه ۱۵۷ ◁ کیفیت ماهیات ۱۲۰
- تازیانه ۱۵۸ ◁ توحید افعال ۱۲۱
- تازیانه ۱۵۹ ◁ روزنه‌ای به ملکوت ۱۲۲
- تازیانه ۱۶۰ ◁ ابدان برزخی ۱۲۳
- تازیانه ۱۶۱ ◁ عشق حق ۱۲۳
- تازیانه ۱۶۲ ◁ انسان، صورت مرآتیه حق تعالی ۱۲۴
- تازیانه ۱۶۳ ◁ بی‌صبری ۱۲۴
- تازیانه ۱۶۴ ◁ خوشا به حال ۱۲۵
- تازیانه ۱۶۵ ◁ چند اندرز از حافظ ۱۲۶
- تازیانه ۱۶۶ ◁ خشوع ۱۲۷

- تازیانه ۱۶۷ ◁ دنیا برای آدمی است، آدمی برای چه؟ ۱۲۸
- تازیانه ۱۶۸ ◁ دلبر بهتر یا دلبرآفرین؟ ۱۲۸
- تازیانه ۱۶۹ ◁ ملاک الامر خواتمه ۱۲۹
- تازیانه ۱۷۰ ◁ بهتر از خدا چه؟ ۱۳۰
- تازیانه ۱۷۱ ◁ عشق به دنیا ۱۳۰
- تازیانه ۱۷۲ ◁ توحید ۱۳۱
- تازیانه ۱۷۳ ◁ آنچه خوش است ۱۳۲
- تازیانه ۱۷۴ ◁ سه حیات‌بخش ۱۳۲
- تازیانه ۱۷۵ ◁ عارف کیست؟ ۱۳۳
- تازیانه ۱۷۶ ◁ استقامت در شعر حافظ ۱۳۴
- تازیانه ۱۷۷ ◁ ملاصدرا و انزوا ۱۳۵
- تازیانه ۱۷۸ ◁ اندرزی از ابوحامد محمد غزالی ۱۳۶
- تازیانه ۱۷۹ ◁ دیدگاه اولیاء ۱۳۶
- تازیانه ۱۸۰ ◁ منزل عشاق ۱۳۷
- تازیانه ۱۸۱ ◁ جمال مطلوب روح ۱۳۷
- تازیانه ۱۸۲ ◁ دنیا از نظر حافظ ۱۳۸
- تازیانه ۱۸۳ ◁ جمال کیست در آرایش طبیعت؟ ۱۴۰
- تازیانه ۱۸۴ ◁ نور وجود ۱۴۲
- تازیانه ۱۸۵ ◁ احدیت حق تعالی ۱۴۲
- تازیانه ۱۸۶ ◁ توحید ۱۴۳
- تازیانه ۱۸۷ ◁ خداست دلیل اشیا یا اشیا دلیل خدا ۱۴۴
- تازیانه ۱۸۸ ◁ ارتباط ملک با ملکوت ۱۴۵

- تازیانه ۱۸۹ ◁ فنای عرفانی ۱۴۶
- تازیانه ۱۹۰ ◁ روز رسوایی ۱۴۷
- تازیانه ۱۹۱ ◁ درک هستی ۱۴۷
- تازیانه ۱۹۲ ◁ انبار اعمال و موش دزد ۱۴۸
- تازیانه ۱۹۳ ◁ کلم التّاس علی قدر عقولهم ۱۴۹
- تازیانه ۱۹۴ ◁ مقامات حضرت زهرا(س) ۱۵۰
- تازیانه ۱۹۵ ◁ تجلی ۱۵۱
- تازیانه ۱۹۶ ◁ تنها راه ۱۵۲
- تازیانه ۱۹۷ ◁ مقامات پنج‌گانه نفس انسانی ۱۵۳
- تازیانه ۱۹۸ ◁ صبر ۱۵۳
- تازیانه ۱۹۹ ◁ خدا و گدا ۱۵۴
- تازیانه ۲۰۰ ◁ توحید از دیدگاه امام صادق(ع) ۱۵۵
- واژه‌نامه ۱۵۷

حال دنیا را بپرسیدم من از فرزانه‌ای

گفت یا باد است یا خواب است یا افسانه‌ای

گفتمش احوال عمرم را بگو تا عمر چیست؟

گفت یا برفی است یا شمعی است یا پروانه‌ای

گفتمش آنان که می‌بینی بر او دل بسته‌اند

گفت یا کورند یا مستند یا دیوانه‌ای

(گمنام)



دیباچه



عالم مجردات و ملکوت انسان‌ها برای دیگران ظاهر نمی‌شود جز به وسیله سه عاملِ گفتار و نوشتار و کردار آنها.

در میان انسان‌هایی که پا به عرصه ظهور نهاده‌اند، اولیا و بزرگان و دانشمندان کم نبوده‌اند که متأسفانه کردار و گفتارشان را با خود به عالم دیگر برده‌اند؛ منحصرأً آثاری که از ایشان برای نسل معاصر باقی مانده آثاری است که یا از ناحیه خود و یا دیگران به رشته تحریر درآمده و از دسترس آفات و گذشت ایام و فرسودگی در امان مانده است. خوشبختانه این آثار هم کم نیست که می‌تواند معارف و تجربیات آنها را چراغی فرا راه نسل معاصر قرار داد.

حتی برای استفاده از محضر دانشمندان نسل معاصر عدم دسترسی به آنها برای همه و عدم تطبیق وقت آزاد آنها با استفاده کنندگان مانع بزرگی بر سر راه این پژوهش است.

اما آثار خطی و نوشتاری آنها این محدودیت را ندارد و حتی بُعد زمان را نیز از میان بر می‌دارد و ما را با آثار گذشتگان تا مرز اختراع خط در قرون گذشته آشنا می‌سازد.

بسازندگان که دیدار آنها دل را می‌میراند و بسا مردگان که نوشتار آنها دل را زنده می‌دارد.

خرم جان کسانی که با آشنایی این معارف، حیات سرمدی را برای خویشتن فراهم آوردند.

گرفتاری روزمزه زندگانی به ویژه در این عصر، آرامش هیچ کس را پایدار نمی‌گذارد. دنیای مادی کنونی به گونه‌ای است که به هر طرف رو می‌کنی فضای مسموم ماده‌پرستی و دنیادوستی همه جا را آلوده کرده، در این محیط اگر حیاتی برای ملکوت خویش می‌طلبید، چاره جز این نیست که ساعاتی از این فضای زهرآگین به خلوت پناه برید و با خویشتن خویش مانوس باشید. بزرگان گفته‌اند: «استیناس دلیل الافلاس» و بهترین شمع شب افروز این خلوت، گفتار خداوند و ائمه اطهار و اولیا است که سزد طالبان را این فضای حیات‌بخش، ساعتی را در برنامه روزانه آنها اشغال نماید:

حضرت امیرالمؤمنین (ع) می‌فرماید:

این دل‌ها همچون بدن‌ها خسته می‌شوند. پس برای زدودن خستگی آنها سخنان حکیمانه را به آنها تقدیم کنید. جناب رسول‌الله (ص) می‌فرماید: «الکتب بساتین العلماء». مگر جز این است که آنگاه که از کار و تلاش یک هفته خسته شده‌اید سعی دارید ایام فراغت را به دامان طبیعت روی آورید و از جنجال و غوغای شهر بگریزید، خوب است که شما با مطالعه یک متن خوب، بوستان را به خلوتگاه خویش آورید و اخباری از حالات و کرامات و معارف آنها را که گل‌های دلربای این بوستان معرفت است بر سر سفره جان خویش نهید.

مطالب حکمت‌آمیز در بخش‌های مجزای این مجموعه محرکی است برای سلوک الی الله آنچه را که هدف آفرینش شماست، جلد اول این دفتر چون مورد

قبول افتاد، مؤلف را خداوند توفیق عنایت فرمود تا دفتری دیگر را به خدمت طالبان راه حق تقدیم دارد.

حقیر برای تنوع و رفع خستگی خوانندگان حتی از بعضی اشعار حکمت‌آمیز عرفا استفاده نمود و خداوند پیامبری را مبعوث نفرمود، جز برای انتباه و بیداری و تذکر بشر که به خاتم آنها فرمود:

«أَدْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَ جَادِلْهُمْ بِآيَاتِي هِيَ أَحْسَنُ».

(سوره نحل، آیه ۱۲۵)

ای رسول، خلق را به حکمت و برهان و موعظه نیکو به راه خدا دعوت کن و با بهترین طریق مناظره نما.

ابن رشد در تفسیر این آیه معتقد است که راه‌های وصول به یقین همین سه راه است. بعضی به وسیله برهان به تصدیق نائل می‌شوند و برخی با موعظه و برخی با بیانات جدلی به همان تصدیق اهل برهان می‌رسند.

هر یک از تازیه‌های این مجموعه طریقی از این سه راه را در نزد خوانندگان ارائه می‌نماید. به شرط آنکه مطالعه آن با اندیشه و تفکر همراه باشد، ان شاء الله.

کریم محمود حقیقی

۸۵/۱۰/۳

تازیانه ۱

نقش عمل در سرنوشته



قیس ابن عاصم یکی از صحابه رسول الله (ص) بود. روزی به خدمت حضرت شرفیاب شد و عرض کرد: یا رسول الله! ما عشایر ناچار به کوچ هستیم و سالی یکی دوبار توفیق زیارت شما را بیش نداریم. اندرزی بفرما که تذکری برای همه عمر ما باشد. قیس را سالی یکی دو بار چنین توفیقی بود، ما را که توفیق جز زیارت آرامگاه ایشان بیش نیست بسا این اندرز سودمندتر باشد. گوش دار اندرز رسول خدا (ص) را:

● إِنَّهُ لَا بَدَّ لَكَ يَا قَيْسُ مِنْ قَرِينٍ يَدْفِنُ مَعَكَ وَ هُوَ حَيٌّ وَ تُدْفَنُ مَعَهُ وَ أَنْتَ مَيِّتٌ فَإِنْ كَانَ كَرِيماً أَكْرَمَكَ وَ إِنْ كَانَ لَثِيماً أَسْلَمَكَ ثُمَّ لَا يُحْشَرُ إِلَّا مَعَكَ وَ لَا تُبْعَثُ إِلَّا مَعَهُ وَ لَا تُسْأَلُ إِلَّا عَنْهُ فَلَا تَجْعَلُهُ إِلَّا صَالِحاً فَإِنَّهُ إِنْ صَلَحَ آمَنْتَ بِهِ وَ إِنْ فَسَدَ لَا تَسْتَوْحِشُ إِلَّا مِنْهُ وَ هُوَ فِعْلُكَ.

◀ قرآن

● لها ما کسبت و علیها ما اکتسبت^۱
برای توست آنچه به دست آوردی [از خوبی‌ها] و بر علیه توست آنچه کردی [از بدی‌ها].

● ما تجزون إلا ما کنتم تعملون^۲
جزا داده نمی‌شوید جز در برابر آنچه که می‌کنید.

● إن احسنتم احسنتم لأنفسکم و إن أساتم فلها^۳
هر نیکی که کردید برای خویشتن کردید و هر بدی که نمودید بدی به خویش.

◀ مولوی

این جهان کوه است و فعل ماندا
سوی ما آید ندهاها را صدا
گر چه دیوار افکند سایه دراز
باز گردد سوی ما آن سایه باز
ای که می‌ترسی ز مرگ اندر فرار
آن ز خود می‌ترسی ای جان هوش دار
زشت، روی توست نی رخسار مرگ
جان تو، همچون درخت و مرگ برگ

۱. سوره بقره، آیه ۲۸۶.

۲. سوره صافات، آیه ۳۹.

۳. سوره اسراء، آیه ۷.

از تو رُسته است ار نکوی است ار بد است

ناخوش و خوش هم ضمیرت از خود است

گر ز خاری خسته‌ای خود کشته‌ای

ور حریر و قُز دری خود رشته‌ای

چون سُجودی یا رکوعی مرد کشت

شد در آن عالم سجود او بهشت

چونکه پزید از دهانت حمد حق

مرغ جنت ساختش ربّ الفلق

چون ز دستت رست ایثار و زکات

کشت این دست آن طرف نخل و نبات

ذوق طاعت گشت جوی انگبین

مستی و شوق تو جوی خمر بین

◀ نظامی

چو بد کردی مشو ایمن ز آفات که واجب شد طبیعت را مکافات
به چشم خویش دیدم در گذرگاه که زد بر جان موری مرغکی راه
هنوز از صید منقارش نپرداخت که مرغ دیگر آمد کار او ساخت

◀ حافظ

دهقان سالخورده چه خوش گفت با پسر

کای نور چشم من به جز از کشته نذروی

تازیانه ۲

بهشت عارفان



• أَلَدُّنْيَا حَرَامٌ عَلَىٰ أَهْلِ الْآخِرَةِ وَالْآخِرَةُ حَرَامٌ عَلَىٰ أَهْلِ الدُّنْيَا
وَالْآخِرَةُ حَرَامٌ عَلَىٰ أَهْلِ اللَّهِ.^۱

(ابن عباس)

قدح چون دور من افتد به هشیاران مجلس ده

مرا بگذار تا یک دم بمانم خیره بر ساقی

(سعدی)

در آن زمان که بمیرم در آرزوی تو باشم

بدان امید دهم جان که خاک کوی تو باشم

می بهشت ننوشم ز دست ساقی رضوان

مرا به باده چه حاجت که مست روی تو باشم

(سعدی)

ساقیا بده جامی زان شراب روحانی

تا دمی بیاسایم زین حجاب ظلمانی

دین و دل به یک دیدن باختیم و خرسندیم

در قمار عشق ای دل کی بود پشیمانی

۱. الجامع الصغیر سیوطی.

ما ز دوست غیر از دوست حاجتی نمی خواهیم

حور و جنت ای زاهد بر تو باد ارزانی

(شیخ بهایی)

عاشقان را شادمانی و غم اوست دستمزد و اجرت و خدمت هم اوست

غیر معشوق ار تماشایی بود عشق نبود هرزه سودایی بود

عشق آن شعله است کاو چو برفروخت هر چه جز معشوق باقی جمله سوخت

تسیغ لا در غیر عشق حق براند در نگر آخر که بعد از لا چه ماند؟

مانند إلا الله باقی جمله رفت شاد باش ای عشق شرکت سوز زفت

خود هم او بود اولین و آخرین شرک جز از دیده احوال مبین

(مولوی)

• یا نعیمی و جنتی و یا دنیای و آخرتی.

ای نعمت من و ای تو بهشتم، دنیایم و آخرتم.^۱ (امام سجّاد(ع))

دنیا و آخرت به نگاهی فروختیم سودا خوش است که یک جا کند کسی

(گمنام)

دو عالم را به یک بار از دل تنگ به در کردیم تا جای تو باشد

(گمنام)

۱. صحیفه سجّادیه، مناجات المریدین.

تازیانه ۳

اتحاد عاشق و معشوق



- لَنَا حَالَاتٌ مَعَ اللَّهِ هُوَ فِيهَا نَحْنُ، وَ نَحْنُ فِيهَا هُوَ وَ مَعَ ذَلِكَ هُوَ هُوَ وَ نَحْنُ نَحْنُ.^۱
از برای ما حالاتی است با خداوند که در آن حالات او ماست و ما او هستیم و حال آنکه او هم اوست و ما همان ما.
(امام صادق^(ع))

تازیانه ۴

اگر شیطان را تسلطی نبود



- لَوْ لَا أَنَّ الشَّيَاطِينَ يَحُومُونَ عَلَى قُلُوبِ بَنِي آدَمَ لَنَظَرُوا إِلَى مَلَكُوتِ السَّمَاءِ.^۲
اگر شیطان بر دل‌های فرزندان آدم احاطه نمی‌کرد، همانا می‌توانستند بر ملکوت آسمان‌ها بنگرند.
(حضرت محمد^(ص))

تازیانه ۵

فریاد مردگان



- إِذَا وَضَعَتِ الْجَنَازَةَ فَأَحْتَمَلَهَا الرِّجَالُ عَلَى أَعْنَاقِهِمْ، فَإِنْ كَانَتْ صَالِحَةً

۱. کلمات مکنونه، فیض کاشانی، کلمه ۵۰. ۲. مسندالرسول.

قَالَتْ لِأَمْثَالِهَا قَدَّمُونِي قَدَّمُونِي وَ إِنْ كَانَتْ غَيْرُ صَالِحٍ قَالَتْ يَا وَيْلَهَا
أَيْنَ، أَيْنَ؟ يَذْهَبُونَ بِهَا؛ يَسْمَعُ صَوْتَهَا كُلُّ شَيْءٍ إِلَّا الْإِنْسَانَ وَ لَوْ سَمِعَ
الْإِنْسَانُ لَصَعِقَ.^۱
(حضرت محمد^(ص))

آنگاه که جنازه را مردان بر دوش می‌کشند هر آنگاه صاحب جنازه مردی صالح باشد بر حاملان خود فریاد می‌زند: پیشی گیرید و تندتر روید و اگر نابکار باشد فریاد برآورد که به کجا می‌روید؟! این صدا را جز انسان همه می‌شنوند و اگر انسان‌ها می‌شنیدند، بیهوش می‌شدند.

تازیانه ۶

اصالت وجود



محقق را که وحدت در شهود است	نخستین نظره بر نور وجود است
دلی‌کمز معرفت نور و صفا دید	به هر چیزی که دید اول خدا دید
به نزد آنکه جانش در تجلی است	همه عالم کتاب حق تعالی است
عرض اعراب و جوهر چون حروف است	مراتب هم‌چو آیات وقوف است
از او هر عالمی یک سوره خاص	یکی شد فاتحه و آن دیگر اخلاص

(شیخ محمود شبستری)

۱. فصوص‌الحکم، ج ۲، ص ۲۶۷.

تازیانه ۷

معدن تقوی



• لِكُلِّ شَيْءٍ مَّعْدِنٌ وَّ مَعْدِنُ التَّقْوَى قُلُوبُ الْعَارِفِينَ.^۱

هر چیزی را معدنی است، معدن پرهیزگاری دل‌های عارفان است. فعل اعضا از دل الهام می‌گیرد و آنگاه که دل معدن تقوی بود، هیچ عضوی از شیطان دستور نمی‌پذیرد و حکومت اعضا کلاً در تصرف دل است.

تازیانه ۸

علامت خداوند



عالم مأخوذ از علامت است و علم نیز از همین ریشه از آن رو که عالم علامت خداست، نشانه‌ای است از حق تعالی.^۲

تازیانه ۹

انقطاع الی الله



• لا یكون العبدُ عابداً لله حقَّ عبادتِهِ حتّیٰ یَنْقَطِعَ عَنِ الْخَلْقِ كُلِّهِمْ اِلَیْهِ قُحٌّ یقول هذا خالص لی.^۳

(امام باقر(ع))

۲. فصوص الحکم، ج ۱، ص ۲۴۴.

۱. ارشادالقلوب دیلمی، باب اول.

۳. یادنامه استاد علامه طباطبایی، ص ۲۸۶.

نباشد بنده عبادتکار خداوند عبادتی شایسته جز آنکه بریده باشد از مردم و همگی تا بدانجا که خداوند گوید: هم‌اکنون عبادتش ناب است ویژه من و بپذیرد او را به کرم خویش.

تازیانه ۱۰

توحید محض



از امام باقر(ع) معنی صمد پرسیده شد. فرمود: «الصمد الذی لا جوف له» چون جوف حکایت از نداری و فقر می‌کند و مستلزم فقدان و عدم شمول است فتدبر.

مؤلف: در جهان هستی هیچ جای فاقد از او نیست:

غیرتش غیر در جهان نگذاشت لاجرم عین جمله اشیاء شد

تازیانه ۱۱

ظرفیت جان آدمی



• کُلُّ وِعَاءٍ یَضِیقُ بِمَا جُعِلَ فِیْهِ اِلَّا وِعَاءُ الْعِلْمِ فَإِنَّهُ یَتَّسِعُ.^۱

هر ظرفی بدانچه در آن ریزی از گنجایشش می‌کاهد جز ظرف علم که اتساع می‌یابد.

(حضرت علی(ع))

۱. نهج‌البلاغه، کلمات قصار.

تازیانه ۱۲

معرفت نفس



فلاسفه قبل از سقراط موضوع فلسفه خود را عالم برگزیده بودند، تا نوبت به سقراط رسید، وی در ایام جوانی گذارش به معبد دولف افتاد. بر دیوار آنجا نوشته شده بود: «خود را بشناس» این سخن تا بدانجا در دلش نشست که آن را موضوع فلسفه خود قرار داد.

از جمله سخنان اوست: «بیهوده در شناختن موجودات خشک و بی‌روح رنج مبر بلکه خود را بشناس که شناختن نفس انسان بالاتر از شناختن اسرار طبیعت است».^۱

تازیانه ۱۳

خضوع



شنیدم که وقتی سحرگاه عید
یکی طشت خاکسترش بی‌خبر
همی گفت زولیده دستار و موی
که ای نفس من در خور آتشم
بزرگان نکردند در خود نگاه
ز گرمابه آمد برون با یزید
فرو ریختند از سرایی به سر
کف دست شکرانه مالان به روی
به خاکستری روی در هم کشم
خدا بینی از خویشتن‌بین مخواه

(سعدی)

۱. فلاسفه یونان.

تازیانه ۱۴

دانش‌اندوزی و دانش‌آموزی



• مَنْ تَعَلَّمَ الْعِلْمَ وَ عَمِلَ بِهِ وَ عَلَّمَ لِهٖ دُعِيَ فِي مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ عَظِيمًا.^۱
هر آن کس دانش آموزد و بدان عمل کند و آن را به دیگران آموزد، در ملکوت آسمان‌ها بس عظیم خوانده شود.

تازیانه ۱۵

گزینش راه راست



مردی که دارای این عقیده است «مذهب شیعه» هر چه مردم درباره او گویند زیانی به او نرساند، ولو گویند دیوانه است و اگر بر سر کوهی هم باشد، خدا را عبادت کند تا مرگش فرا رسد.^۲ (امام باقر(ع))

تازیانه ۱۶

چشمان دل



• مَا مِنْ عَبْدٍ إِلَّا وَ لِقَلْبِهِ عَيْنَانِ، وَ هُمَا غَيْبٌ وَ يَدْرُكُ بِهِمَا الْغَيْبُ فَإِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِعَبْدٍ خَيْرًا فَتَحَّ عَيْنَيْ قَلْبِهِ فَيَرَى مَا هُوَ غَائِبٌ عَنْ بَصَرِهِ.^۳

۱. اصول کافی، ج ۱.

۲. اصول کافی، ج ۳.

۳. وافی، المقدمة الاولى.

نیست هیچ بنده‌ای، جز اینکه در قلبش دو چشم دیگر است و آن پنهان است که با آن عالم غیب را به تماشا می‌نشیند و هر آنگاه خداوند به خیر بنده‌ای اراده فرمود، آن دو چشم را می‌گشاید و می‌بیند آنچه از چشم ظاهر پنهان بود. (حضرت محمد(ص))

تازیانه ۱۷

عشق خدا در قرآن

- يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ. ۱
خدا را دوست دارند و خدا دوستشان دارد.
- وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ. ۲
گروندگان شدیدترین محبتشان با خداست.
- لَا يُؤْمِنُ أَحَدُكُمْ حَتَّىٰ يَكُونَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَحَبَّ إِلَيْهِ مِمَّا سِوَاهَا.
ایمان نمی‌آورد احدی از شما تا آنجاکه خدا و رسولش را از ماسوای آنها بیشتر دوست دارد. (حضرت محمد(ص))
- لَا يُؤْمِنُ الْعَبْدُ حَتَّىٰ يَكُونَ اللَّهُ أَحَبَّ إِلَيْهِ مِنْ مَالِهِ وَأَهْلِهِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ.
ایمان نمی‌آورد بنده‌ای تا دوست‌تر دارد خدا را از مال و اهل و همه مردم همگی.
- قُلْ إِنْ كَانَ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ وَإِخْوَانُكُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ وَعَشِيرَتُكُمْ و

۱. سورة مائده، آیه ۵۴.

۲. سورة بقره، آیه ۱۶۵.

أَمْوَالٌ اقْتَرَفْتُمُوهَا وَتِجَارَةٌ تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا وَمَسَاكِنُ تَرْضَوْنَهَا أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَجِهَادٍ فِي سَبِيلِهِ فَتَرَبَّصُوا حَتَّىٰ يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ. ۱

بگو اگر پدرانتان و فرزندانان و برادرانتان و ازواجتان و خاندانتان و اموال گردآورده‌تان و تجارتتان که از کساد آن بیم دارید و مساکنی که بدان دل بسته‌اید دوست‌تر باشد شمارا از خدا و رسول و جهاد در راه خدا، درنگ کنید تا امر خدا شما را در رسد، خداوند هرگز هدایت نکند گروه گنهکاران را.

تازیانه ۱۸

عزلت

عزلت بی «ع» علم، ذلت است و بی «ز» زهد علت. (یکی از بزرگان)

تازیانه ۱۹

خدا کافی است

- أَلَيْسَ اللَّهُ بِكَافٍ عَبْدَهُ. ۲
آیا خداوند برای بنده‌اش کافی نیست؟
تو خدا را شو اگر جمله جهان گیرد آب به خدا گر سر مویی قدمت تر گردد (نظامی)

۱. سورة توبه، آیه ۲۴.

۲. سورة زمر، آیه ۳۶.

تازیانه ۲۰

انیس مؤمن



عبید زیاره از امام صادق(ع) نقل می‌کند که فرمود: خداوند برای هر مؤمنی از نیروی ایمان او انیسی قرار داده که در هنگام تنهایی با وی علاقمند می‌شود هر چند بر فراز کوهی باز همان نیروی انیس او هست.^۱ (شیخ بهایی)

ارتباطی بی‌تکلف بی‌قیاس هست ربّ الناس را با جان ناس (گمنام)

تازیانه ۲۱

بی‌اعتباری زمان



شنیده‌ایم که محمود غزنوی شب دی فقیر گوشه‌نشینی لب تنور خزید
لب تنور بر آن بینوای عور گذشت
شرباب خورد و شبش در سمور گذشت
شب سمور گذشت و لب تنور گذشت
علی الصباح بر او بانگ زد که ای محمود

(گمنام)

• فاقض ما انت قاض انّما تقضى هذه الحياة الدنيا.^۲

ساحرانی که به موسی(ع) ایمان آوردند و مورد تهدید واقع شدند، گفتند: ای فرعون، هر آنچه خواهی بکن، جز این نیست که در این حیات پست دنیا که در معرض زوال است فقط و فقط می‌توانی قضاوت کنی.

۱. کشکول، ج ۱، ص ۲۲.

۲. سوره طه، آیه ۷۲.

تازیانه ۲۲

انگیزه معرفت



• اَلْعِلْمُ دَلِيلُ الْمَعْرِفَةِ يَدُلُّ عَلَيْهَا فَاِذَا جَاءَ الْمَعْرِفَةُ، سَقَطَ رُؤْيَةُ الْعِلْمِ وَ بَقِيَ حَرَكَاتُ الْعِلْمِ بِالْمَعْرِفَةِ.

علم، راهنمای معرفت است که به شناخت او راهنمایی می‌کند، پس وقتی معرفت حاصل آمد، توجه به علم از میان می‌رود و فقط جنبه انتقالی آن باقی می‌ماند که گفته‌اند: رُؤْيَةُ الْعِلْمِ عَجْزُ الْمَرِيدِينَ.^۱

تازیانه ۲۳

سحر



بایزید آمد شبی بیرون ز شهر
ماهتابی بود بس عالم‌فروز
آسمان پر انجم آراسته
شورش در وی پدید آمد به زور
با چنین رفعت که درگاه تو راست
هاتفی گفتش که ای حیران راه
از خروش خلق خالی دید دهر
شب شده از پرتو آن همچو روز
هر یکی کار دگر را خاسته
گفت یا رب در دلم افتاد شور
این چنین خالی ز مشتاقان چراست؟
هر کسی را راه ندهد پادشاه

۱. کلمات قصار باباطاهر، ص ۲۶۲.

عزت این در، چنین کرد اقتضا
 کز در ما دور گردد هر گدا
 سال‌ها بردند مردان انتظار
 تا یکی ره برد زایشان از هزار
 (عطار)

• تتجافی جنوبهم عن المّضاجع يدعون ربهم خوفاً و طمعا و ممّا
 رزقناهم ینفقون. فلا تعلم نفس ما أخفی لهم من قرّة اعین جزاء بما
 كانوا یعملون.^۱

برمی‌کنند پهلوها را از بستر، می‌خوانند پروردگارشان را در زیادی است
 بیم و امید و از آنچه به ایشان روزی دادیم همی بخشند.
 احدی نمی‌داند آنچه را پنهان داشتیم که نور چشمانشان در آن است برای
 ایشان پاداشی بدانچه کردند.

دقت شود که فراوان وصف نعمات بهشتی در قرآن است منحصرأ در این آیه
 که بعد از وصف سحرخیزان است می‌فرماید: بهشت اینان قابل وصف نیست.

تازیانه ۲۴

عزلت



خداوند متعال به یکی از پیامبران خود فرمود: گر خواهی در حظیره القدس
 بهشت به لقای من نائل آیی، در دنیا غریبانه به سر بر، تنها و اندوهناک باش

۱. سورة سجده، آیه ۱۶ و ۱۷.

و از مردم در هرلس، همانند پرنده‌ای که در زمین خالی از آب و گیاه و آدمی به
 پرواز درآید و از میوه‌های درختان می‌خورد و شبانگاه به لانه خود باز می‌گردد
 و جز من انیسی ندارد و از مردم کاملاً وحشت می‌کند.^۱ (شیخ بهایی)

تازیانه ۲۵

دعوت به سوی حق



• أَدْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ.^۲

بخوان به راه پروردگارت با حکمت و اندرز نیکو. (کلام دلنرم کننده)

دعوت مستلزم چهار چیز است:

۱. داعی ۲. مدعو ۳. مدعوّ الیه ۴. مدعوّ به

در این آیه داعی پیامبر و مدعو مردم و مدعوّ الیه راه خدا و مدعوّ به

حکمت و موعظه خوب است.^۳

تازیانه ۲۶

غیرت خداوند



چون جدا افتاد یوسف از پدر
 گشت یعقوب از فراقش بی‌بصر

۱. کشکول، ج ۱.

۲. سورة نحل، آیه ۱۲۵.

۳. تفسیر کلمات باباطاهر، ص ۲۶۷.

نام یوسف ماند دائم در دهانش
جبرئیل آمد که هرگز گر دگر
از میان انبیاء و مرسلین
چون در آمد امرش از حق آن زمان
دید یوسف را شبی در خواب پیش
یادش آمد ز آنچه حق فرموده بود
لیک از بی‌طاقتی آن جان پاک
چون ز خواب خوش بجنبید او ز جای
گر نراندی نام یوسف بر زبان
در میان آه تو دانم چه بود
عشق‌بازی بین چه با ما می‌کند

موج می‌زد جوی خون از دیدگانش
بر دهان تو کند یوسف گذر
محو گردانیم نامت بعد از این
گشت محوش نام یوسف از دهان
خواست تا او را بخواند پیش خویش
تن زد آن سرگشته فرسوده زود
برکشید آهی نهایت دردناک
جبرئیل آمد که می‌گوید خدای
لیک آهی برکشیدی آن زمان
در حقیقت توبه بشکستی چه سود؟
عقل را زین کار رسوا می‌کند

(عطار)

تازیانه ۲۷

بینایی و کوری

• و مَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا وَ نَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ
أَعْمَى * قَالَ رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنِي أَعْمَى وَ قَدْ كُنْتُ بَصِيرًا * قَالَ كَذَلِكَ أَتَتْكَ
آيَاتُنَا فَنَسِيْتَهَا وَ كَذَلِكَ الْيَوْمَ تُنْسَى.^۱

۱. سوره طه، آیه ۱۲۴ - ۱۲۶.

هر آن کس از یاد ما سر پیچد، زندگی را بر او تنگ گردانیم و در روز
رستاخیز کور محشورش داریم. آنجا گوید: پروردگارا! چرا مرا کور محشور
کردی؟ من که در دنیا چشم داشتم، گوید آری همینطور بود. آمد آیات ما تو
را در حالی که فراموش کردی آنها را در نتیجه امروزت به فراموشی سپردیم.
چشم را فایده آن است که دلبر بیند ورنه بیند چه بود فایده بینایی را
(حافظ)

تازیانه ۲۸

حسرتی در بهشت

• إِنَّ أَهْلَ الْجَنَّةِ لَا يَتَحَسَّرُونَ عَلَى شَيْءٍ فَاتَهُمْ مِنَ الدُّنْيَا كَتَحَسَّرِهِمْ عَلَى
سَاعَةٍ مَرَّتْ مِنْ غَيْرِ ذِكْرِ اللَّهِ.^۱
(حضرت محمد(ص))
به راستی که بهشتیان را هیچ حسرت از آنچه در دنیا رها کردند نیست به
جز ساعاتی از عمر را که جز در یاد خدا صرف کردند.

هر نفس زانفاس عمرت گوهری است آن نفس سوی خدایت رهبری است
(گمنام)

۱. سفینه البحار، آخر ماده غفل.

تازیانه ۲۹

دنیا

حال دنیا را بپرسیدم من از فرزانه‌ای

گفت یا باد است یا خواب است یا افسانه‌ای

گفتمش احوال عمرم را بگو تا عمر چیست؟

گفت یا برفی است یا شمعی است یا پروانه‌ای

گفتمش آنان که می‌بینی بر او دل بسته‌اند

گفت یا کورند یا مستند یا دیوانه‌ای

(گمنام)

تازیانه ۳۰

موجودی بس عجیب

• أَعْجِبُوا لِهَذَا الْإِنْسَانِ، يَنْظُرُ بِشَحْمٍ، وَ يَتَكَلَّمُ بِلَحْمٍ، وَ يَسْمَعُ بِعَظْمٍ،
وَ يَتَنَفَّسُ مِنْ حَرَمٍ.^۱ (حضرت علی(ع))

شگفتا بر این انسان، با پیه می‌نگرد و با گوشت سخن می‌گوید و با
استخوان می‌شنود و از برآمدگی دم بر می‌آورد.

۱. نهج البلاغه، کلمات قصار.

تازیانه ۳۱

ترک رؤیا

• لَا يَحْزَنُ أَحَدُكُمْ أَنْ تَرَفَعَ عَنْهُ الرَّؤْيَا فَإِنَّهُ إِذَا رَسَخَ فِي الْعِلْمِ رُفِعَتْ
عَنْهُ الرَّؤْيَا.^۱ (حضرت محمد(ص))

اگر رؤیا از کسی گرفته شد نگران نباشد، چون آن که در علم راسخ شد
و پابرجا گردید، رؤیا را از او بگیرند.

تازیانه ۳۲

مجالست‌های زیانبار

• ثَلَاثَةٌ مُجَالَسَتُهُمْ تُمِيتُ الْقَلْبَ: الْجُلُوسُ مَعَ الْأَذْلَالِ، وَالْحَدِيثُ مَعَ
النِّسَاءِ، وَالْجُلُوسُ مَعَ النِّسَاءِ وَالْجُلُوسُ مَعَ الْأَعْيَانِ.^۲ (حضرت محمد(ص))

سه همنشینی دل شما را می‌میراند: همنشینی با مردمان پست، گفتگو
و مکالمه با زنان و همنشینی با ایشان و مجالست با ثروتمندان.

تازیانه ۳۳

مجالست سودمند

گلی خوشبوی در حمام روزی رسید از دست محبوبی به دستم

۲. همان، ص ۵۵.

۱. تحف العقول، کلمه ۱۲۴.

بدو گفتم که مشکی یا عبیری که از بوی دل آویز تو مستم
 بگفتا من گلی ناچیز بودم ولیکن مدتی با گل نشستم
 کمال همنشین در من اثر کرد وگرنه من همان خاکم که هستم

(سعدی)

تازیانه ۳۴

استوارترین سوگند خداوند

خداوند بعد از هشت سوگند فرماید:

• قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّيْهَا. وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّيْهَا.^۱

مسلم رستگار شد آن که خویشتن را تزکیه نمود و ناامید شد، هر آنکه

خویش را وانهاد.

تازیانه ۳۵

ولایت الهی

کتاب ولایت‌نامه علامه طباطبائی جالب‌ترین اثر ایشان در بحث عرفان است. در پایان کتاب فرموده‌اند: «هَذَا الْبُرْهَانُ مِنْ مَوَاهِبِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ الْمُخْتَصَّةُ بِهَذِهِ الرَّسَالَةِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ»

۱. سورة شمس، آیه ۱۰-۹.

یعنی برهانی است که در زمینه ولایت ذکر کردیم از مواهب الهی است که در این رساله آمده و در دیگر نوشته‌های من یا دیگران نیست و خداوند را از این بابت سپاسگزارم و معنی ولایت آن است که انسان به جایی رسد که عالم و آدم را تحت تدبیر خدای سبحان بیند و لاغیر و آدمی هنگامی به مقام ولایت می‌رسد که از خود اراده و استقلال نشان ندهد و این متفرع برآن است که خود را نبیند و همچنین اوصاف و افعال خود را و لذاته به خود متکی نباشد و نه به دیگران آن وقت است که می‌تواند بگوید: إِنَّ وَلِيَّ اللَّهِ الَّذِي نَزَّلَ الْكِتَابَ وَهُوَ يَتَوَلَّى الصَّالِحِينَ.^۱

(اعراف، ۱۹۶)

تازیانه ۳۶

سعادت سرمدی

• مَنْ نَقَلَهُ اللَّهُ مِنْ ذُلِّ الْمَعَاصِي إِلَى عِزِّ الطَّاعَةِ، أَغْنَاهُ بِمَا مَالٍ وَاعَزَّهُ بِمَا عَشِيرَةٍ وَآنَسَهُ بِمَا أَنْيَسَ.^۲

(حضرت محمد(ص))

هر آن کس را که خداوند از خواری معصیت به عزت طاعت منتقل نمود بی‌نیازی دارد بدون مال، و عزتی بدون خاندان، و آنسی بدون انیس.

۲. تحف العقول، ص ۶۱.

۱. جرعه‌های جان‌بخش، ص ۲۷۲.

تازیانه ۳۷

بهترین تذکر



زلیخا چو گشت از می عشق مست
چنان دیو شهوت رضا داده بود
بتی داشت بانوی مصر از رخام
به معجر رخس را بپوشید و سر
دل آزرده یوسف به کنجی نشست
زلیخا دو دستش ببوسید و پای
روان گششتش از دیده جوی
تو در روی سنگی شدی شرمسار

به دامان یوسف درآویخت دست
که چون گرگ در یوسف افتاده بود
بر او معتکف بامدادان و شام
مبادا که زشت آیدش در نظر
به سر بر، ز نفس ستمکاره دست
که‌ای سست پیمان سرکش درآی
که برگرد و ناپاکی از من مجوی
مرا شرم ناید ز پروردگار

(سعدی)

تازیانه ۳۸

ثروت‌های آسمانی



• قَالَ عِيسَى (ع): يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ: قَلْبُ كُلِّ إِنْسَانٍ حَيْثُ مَالِهِ فَاجْعَلُوا
أَمْوَالَكُمْ فِي السَّمَاءِ تَكُنْ قُلُوبُكُمْ فِي السَّمَاءِ.

دل هر کس به سوی مالش توجه دارد، مال و ثروت خود را در آسمان
قرار دهید تا دل‌های شما آسمانی شود.^۱

۱. فصوص الحکم، ج ۲، ص ۷۰۳.

تازیانه ۳۹

تشخیص حق



• لَا يُعْرِفُ الْحَقُّ بِالرِّجَالِ وَلَكِنْ أَعْرِفِ الْحَقَّ تَعْرِفِ أَهْلَهُ.^۱

(حضرت علی (ع))

حق به وسیله مردان شناخته نمی‌شود، ولیکن تو حق را بشناس زان پس
اهلش را خواهی شناخت.

تازیانه ۴۰

روی با خدا آر



در تورات چنین آمده:

الا ای آدمیزاد! تنها به عبادت من پرداز تا دلت را از بی‌نیازی پرکنم و
نسبت به خواسته‌ات تورا به خود وانگذارم، باری بر من است که نیاز را از تو
بردارم و دلت را از ترس خود پرکنم و اگر برای عبادت خود را فارغ نسازی
دلت را از گرفتاری‌های دنیا پرکنم؛ زان پس در نیاز را به رویت گشایم و تورا
به خواسته‌هایت تنها گذارم.^۲

(امام صادق (ع))

۱. شرح اسفار، ص ۷۸.

۲. اصول کافی، ج ۳، ص ۱۳۱.

تازیانه ۴۱

آثار معرفت



• مَنْ عَرَفَ اللَّهَ وَ عَظَمَتَهُ: مَنَعَ فَاهُ مِنَ الْكَلَامِ وَ بَطَنَهُ مِنَ الطَّعَامِ وَ غَنَّا نَفْسَهُ بِالصَّيَامِ وَ الْقِيَامِ.
(حضرت محمد(ص))

هر آن کس خداوند و عظمتش را شناخت، زبانش از کلام و شکمش از طعام باز ماند و سیراب کند جانش را با روزه و قیام شبانه.^۱

تازیانه ۴۲

لَدَّتْ قِنَاعَتِ



شنیدم که لقمان پسر را ز مهر
مخور لقمه جز خسروانی خورش
مجو کام جز از بت نوش خند
بگفت ای پدر پند ممکن سرای
چنان لقمه بر خوبستن گیر تنگ
به راحت مخسب آن قدر تا توان
ز وصل پری باش چندان بری
به اندرز فرمود کای خوب‌چهر
که تن یابدت زان خورش پرورش
می‌ارام جز در دواج پـرند
بگفت ای پسر سوی معنی گرای
که در کام نوشت نماید شرنگ
که خارت شود زیر تن پرنیان
که دیده نماید به دیوت پری
(جامی)

۱. اسرار عبادات، ص ۱۲۸.

تازیانه ۴۳

خوراک حلال



حضرت علی(ع) را باغی بود، روزی به باغبانش فرمود: غذایی داری؟
عرض کرد: غذای ساده‌ای دارم که شایسته شما نیست، از کدوی بی‌روغن
غذایی تهیه کرده‌ام. فرمود: حاضر کن. باغبان گوید: حضرت دست‌های
مبارکش را شست و غذا را میل فرمود. بعد اشاره به شکمش کرده فرمود:
شکمی که با این غذای ساده سیر می‌شود، بدا به حال کسی که تمنای شکم،
او را به آتش برد.

تازیانه ۴۴

به چه کسی می‌توان وام داد؟



وامش مده آنکه بی‌نماز است
ور خود دهندش ز فاقه باز است
کاو فرض خدا نمی‌گزارد
از فرض تو نیز غم ندارد

(سعدی)

تازیانه ۴۵

غنیمت وقت



• رَحِمَ اللَّهُ امْرَأَةً أَخَذَتْ مِنْ حَيَاةٍ لِلْمَوْتِ وَمِنْ فَنَاءٍ لِبَقَاءٍ وَمِنْ ذَاهِبٍ لِدَائِمٍ.^۱

(حضرت علی^(ع))

رحمت خدا بر آن کس که بگیرد از حیات برای مرگ و از فنا برای بقا و جاودانگی و از گذرا برای دائم.

تازیانه ۴۶

چگونه باشیم



• إِنَّ رَبِّي أَمَرَنِي أَنْ يَكُونَ نُطْقِي ذِكْرًا وَ صَمْتِي فِكْرًا وَ نَظْرِي عِبْرَةً.^۲

(حضرت محمد^(ص))

پروردگام امر کرد مرا که گفتارم یاد او، و سکوتم فکر و اندیشه، و نظرم عبرت باشد.

تازیانه ۴۷

توحید از نظر خواجه نصیر



توحید یکی گفتن و یکی کردن باشد. توحید به معنی اول شرط باشد

در ایمان که مبدأ معرفت بود و به معنی دوم کمال معرفت باشد که بعد از ایمان حاصل شود و آن چنان بود که هرگاه مؤمن را یقین شود که در وجود جز باری تعالی و فیض او نیست و فیض او هم وجود به انفراد نیست؛ پس از کثرت روی گرداند و همه را یکی داند و یکی بیند و از مرتبه وحدت: «لَا شَرِيكَ لَهُ فِي الْإِلَهِيَّةِ» بدان مرتبه رسیده باشد که: «وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ فِي الْوُجُودِ».

و در این مرتبه نظر به غیرالله افکندن را شرک مطلق شمرد و به زبان حال گوید: إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ حَنِيفًا وَ مَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ.^۱

(سوره انعام، آیه ۷۹)

تازیانه ۴۸

وعده فرج



دنیا بعد از همه خوشی‌هایش سرانجام زیر بار ما خواهد رفت و رو به ما خواهد نهاد. عیناً همانند شتری که در آغاز بچه خود را شیر نمی‌دهد و لگدپرانی می‌کند و سرانجام میل و عطوفت بر او غلبه نماید. وَ تُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُوا فِي الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ.^۲

(سوره قصص، آیه ۵)

تازیانه ۴۹

مکر تعلق



دل‌راه تو پر خار و خشک بی گذرگاه تو بر اوج فلک بی
گر از دست برآیه پوست از تن برآور تا که بارت کمترک بی
(باباطاهر)

تازیانه ۵۰

التماس



سینه تنگم مجال آه ندارد جان به هوای لب است و راه ندارد
گوشه چشمی به سوی گوشه‌نشین کن زانکه جز این گوشه کس پناه ندارد
روی سیاهم، ولی غلام تو هستم خواجه مگر بنده سیاه ندارد
از گنه من مگو که زاده آدم ناخلف افتد اگر گناه ندارد
هر که گدایی ز آستان تو آموخت دولتی اندوخت او که شاه ندارد
گنج تجلی ز گنج خلوت دل جو نیک‌نظر کن که اشتباه ندارد
بیر خرد گر به خلوت تو برد راه جز در آن خانه خانقاه ندارد
مهر تو در هر دلی که کرد تجلی داد فروغی که مهر و ماه ندارد
مهر گیاه هست حاصل دل عاشق آب و گل ما جز این گیاه ندارد
«مفتقر» از سر عشق دم نتوان زد سر برود زانکه سر نگاه ندارد
(شیخ محمدحسین غروی اصفهانی)

تازیانه ۵۱

قوس نزول و صعود



• اِنَّا لِلّٰهِ وَاِنَّا اِلَيْهِ رَاجِعُونَ.^۱
• وَ اَنْ اِلَى رَبِّكَ الْمُنْتَهَى^۲ * اِنَّ اِلَى رَبِّكَ الرَّجْعُ.^۳
آنچه را فلاسفه ثابت کرده‌اند: «اِنَّ التَّهْيَاتِ هِيَ الرَّجُوعُ اِلَى الْبَدَايَاتِ»
مسئله هبوط آدم به عالم ناسوت همان مسئله قوس نزولی است و بحث فنا
و بقا «فَصَعِقَ مِنْ فِى السَّمَوَاتِ وَ مِنْ فِى الْاَرْضِ^۴، كُلٌّ مِنْ عَلَيْهَا فَاَنْ وَ يَبْقَى
وَجْهٌ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْاِكْرَامِ.^۵»

تازیانه ۵۲

شاهد همان حاکم است



• اِتَّقُوا الْمَعَاصِيَ فِى الْخَلَوَاتِ فَاِنَّ الشَّاهِدَ هُوَ الْحَاكِمُ.
در خلوت‌ها از گناهان بپرهیزید، چه همو که حاضر است حاکم نیز هست.
• و ما تكون فى شأن و ما تتلوا منه من قرآن و لا تعملون من عمل الاكنا
علیکم شهوداً اذ تفیضون فیه.^۷

۱. سوره بقره، آیه ۱۵۶.

۲. سوره نجم، آیه ۴۲.

۳. سوره علق، آیه ۸.

۴. سوره زمر، آیه ۶۸.

۵. سوره رحمن، آیه ۲۷-۲۶.

۶. شرح قیصری آشتیانی، ص ۶۳.

۷. سوره یونس، آیه ۶۱.

در هیچ حالی نباشی و هیچ آیه از قرآن تلاوت نمایی و در هیچ عملی وارد نشوید جز آنکه ما همان لحظه شما را مشاهده می‌کنیم.

تازیانه ۵۳

بهترین آتش نشانی



• يَا أَيُّهَا النَّاسُ: قُومُوا إِلَىٰ نيرانِكُمْ الَّتِي أَوْقَدْتُمُوهَا فَاطْفِئُوهَا بِصَلَاتِكُمْ.^۱
(حضرت محمد(ص))
الا ای مردم! برخیزید و آتش‌هایی که شما را می‌سوزاند با نمازتان خاموش سازید.

تازیانه ۵۴

سرانجام حبّ دنیا



چون سکندر را مسخر شد جهان
گفت تابوتی کنید از بهر من
کف گشاده دست من بیرون کنید
تا ز مال و لشکر و ملک و شاهی
گر جهان در دست من بود آن زمان
در تهی‌دستی برفتم از جهان

۱. بحار الانوار.

ملک و مال این جهان جز پیچ نیست
گر همه یابی چو من جز هیچ نیست^۱
(عطار)

تازیانه ۵۵

ولایت



• يَا مُحَمَّد (ص): أَنْتَ عَبْدِي و أَنَا رَبُّكَ فَإِيَّايَ فَاعْبُدْ و عَلَيَّ فَتَوَكَّلْ فَإِنَّكَ نُورِي فِي عِبَادِي و رَسُولِي إِلَىٰ خَلْقِي.^۲
یا محمد! تویی بنده من و منم پروردگارت، پس منحصرأً مرا بپرست و فقط بر من توکل کن. به راستی تو نور منی در میان بندگانم و فرستاده‌ام بر مخلوقاتم.

تازیانه ۵۶

قوّت ملکوتی



این چراغ شمس کاو روشن بود
نز فتیله و پنبه و روغن بود
سقف گردون کاو چنین دائم بود
نز طناب و آستنی قائم بود
قوّت جبریل از مطبخ نبود
بود از دیدار خلاق وجود
همچنان این قوت ابدال حق
هم ز حق دان نز طعام و از طبق
(مولوی)

۱. مصیبت‌نامه.

۲. عیون اخبار الرضا.

تازیانه ۵۷

بترس آنجا



• يَا بَنَ آدَمَ: إِذَا رَأَيْتَ رَبَّكَ سُبْحَانَهُ يُتَابِعُ عَلَيْكَ نِعْمَهُ وَ أَنْتَ تَعْصِيهِ
فَأَخَذَرَهُ.^۱ (حضرت علی^(ع))

ای پسر آدم! چون دیدی پروردگارت پی در پی نعمت بر تو می‌رساند و تو او را نافرمانی می‌کنی از او بیم دار.

• فَاعِلُ الْخَيْرِ خَيْرٌ مِنْهُ وَ فَاعِلُ الشَّرِّ، شَرٌّ مِنْهُ.^۲ (حضرت علی^(ع))

نیکوکار از کار نیک بس بهتر و بدکردار، از کردار بد بس بدتر است.

تازیانه ۵۸

قناعت و صبوری



شهی را دید می‌شد در سموری	شبی خفت آن گدایی در تنوری
گدا با شاه گفت ای مرد هشیار	زمستان بود و سرما بود بسیار
فرا سر آمد این شب نیز بر ما	تو گر چه بی‌خبر ماندی ز سرما
صبوری و قناعت کن چو مردان ^۳	عزیزا در بن این دیرگردان

(عطار)

۲. همان، کلمه قصار ۳۲.

۱. نهج البلاغه، کلمه قصار ۲۵.

۳. اسرارنامه.

تازیانه ۵۹

تذکر ایام



هنگامی که روز فرا می‌رسد به آدم خطاب می‌نماید که ای فرزند آدم! در این روز کارهای نیک انجام ده، تا به نفع تو در نزد خدای تعالی روز قیامت شهادت دهم من نه در گذشته نزد تو آمدم و نه در آینده خواهم آمد و چون شب فرا رسد باز با تو همین نجوارا دارد.^۱ (امام صادق^(ع))

تازیانه ۶۰

شهادت خاک



گهمس از امام صادق(ع) سؤال نمود: مولای من! شخص نماز نوافل را یک جا بخواند بهتر است یا در امکانه مختلف انجام دهد؟ حضرت فرمود: بهتر است آنها را اینجا و آنجا پراکنده بخواند، زیرا اماکن شواهد روز قیامتند و همگی به نفع او شهادت دهند.^۲ (امام صادق^(ع))

تازیانه ۶۱

عاشقان سرفراز



غم عشق تو کی در هر سر آیو؟
همایی کی به هر بوم و بر آیو؟
ز عشقت سرفرازون سرفرازند
که خور اول به گهسارون بر آیو؟
(باباطاهر)

۱. اصول کافی.

۲. علل الشرایع.

وَحَتَّىٰ الْحُوتِ فِي الْمَاءِ لِيُصَلِّونَ عَلَيَّ مُعَلِّمِ النَّاسِ.^۱ (حضرت محمد(ص))

به راستی که خداوند و فرشتگان و اهل آسمان‌ها و زمین حتی مور در آشیانش و ماهیانِ آبها درود می‌فرستند بر آموزنده‌های مردم.

تازیانه ۶۵

حضور در نماز

اگر نه روی دل اندر برابرت دارم
ز عشق روی تو من رو به قبله آوردم
مرا غرض ز نماز آن بود که پنهانی
و گر نه این چه نمازی بود که من با تو
نماز کن به صفت چون فرشته ماند و من
کسی که جامه به سگ برزند نمازش نیست
از این نماز ریایی چنان خجل شده‌ام
من این نماز، حسابِ نماز، نشمارم
و گرنه من ز نماز و ز قبله بیزارم
حدیث درد فراق تو با تو بگذارم
نشسته روی به محراب و دل به بازارم
هنوز در صفت دیو و دد گرفتارم
نماز من به چه ارزد؟ که در بغل دارم
که در برابر رویت نظر نمی‌آرم
(مولوی)

هر که شد محرم دل در حرم یار بماند
وانکه این کار ندانست در انکار بماند
(حافظ)

۱. فصوص‌الحکم، ج ۲، ص ۲۶۷.

تازیانه ۶۲

حضرت علی(ع) و حروف

یمین = ۱۱۰ ← علی(ع) ۱۱۰ ← اصحاب الیمین ما اصحاب الیمین.
طاق = ۱۱۰ ← علی(ع) ۱۱۰ ← در تمام صفات طاق است.
نمک = ۱۱۰ ← علی(ع) ۱۱۰ ← نشناخت نمک هر که علی را نشناخت.
نایب مناب نبی ۲۱۷ ← علی ابن ابی طالب ۲۱۷

تازیانه ۶۳

طلب

دید مجنون را عزیزی دردناک
گفت ای مجنون چه می‌جویی چنین؟
گفت لیلی را کجا یابی ز خاک؟
گفت من می‌جویمش هر جا که هست
که میان رهگذر می‌بیخت خاک
گفت لیلی را همی جویم یقین
کی بود در خاک شارع درّ پاک؟
بو که جایی یک دمش آرم به دست

تازیانه ۶۴

مقام مُعَلِّم

• إِنَّ اللَّهَ وَ مَلَائِكَتَهُ وَ أَهْلَ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ حَتَّى النَّمْلَةِ فِي حَجَرِهَا

تازیانه ۶۶

سعادت‌مندان



چه خوشبخت و سعادت‌مند آنکه فرایض پروردگار خویش را انجام می‌دهد، رنج‌ها و ناراحتی‌ها را همچون سنگ آسیاکه دانه‌های خشن را خرد می‌کند از پیش رو برمی‌دارد، شبانگاه بستر را رها کرده و با شب‌زنده‌داران پیوسته است، زمین را فرش انداز و دست خویش را بالش ساخته، از آن‌گروه است که ترس روز بازپسین، خواب را از چشمان او ربوده، زین روست که سحرها پهلورا از بستر برکنده است، لب‌ها با ذکر محبوب در حرکت است و ابرهای تیره‌گناه را با استغفار سحرگاهی واپس می‌زند، حزب خدا و رستگاران هم آنانند.^۱

(حضرت علی(ع))

تازیانه ۶۷

توحید ناب



حق جان جهان است و جهان جمله بدن
افلاک و عناصر و موالید اعضا
اصناف و ملائکه قوای این تن
توحید همین است و دگرها همه فن
(جامی)

۱. نهج البلاغه.

تازیانه ۶۸

وقت مناجات



طلعت شب باز نمودار شد
عاشق بیچاره گرفتار شد
چشمک استاره یکایک به ناز
دعوت رمز است به راز و نیاز
وقت مناجات و حضور آمده
گاه ملاقات و سرور آمده
(گمنام)

تازیانه ۶۹

همدم جانم



إِنِّي جَعَلْتُكَ فِي الْفُؤَادِ مُخَدَّثِي
وَأَبْحْتُ جِسْمِي مَنْ أَرَادَ جُلُوسِي
فَالْجِسْمُ مِنِّي لِلْجَلِيسِ مُؤَانَسٌ
وَحَبِيبٌ قَلْبِي فَوَ الْفُؤَادِ أَنْيْسِي
(رابعه عدویه)

من تو را در قلبم جای دادم و تنم را رها کرده‌ام تا هر آنکه خواست با من بنشیند. جسم من همدم هم‌نشینم ولی مونس‌م محبوبم است که او در قلبم جای دارد.^۱

۱. سرگذشت رابعه.

تازیانه ۷۰

از که علم آموزیم



زید حشام از ابی جعفر(ع) نقل می‌کند که در تفسیر آیه ۲۴ از سوره عبس «فلینظر الانسان الی طعامه» باید بنگرد انسان بر طعامش فرمود: بنگرد که علمش را از که کسب می‌کند.^۱ (آیت الله حسن زاده آملی)

چشم لیلی و چشم بسته بند هست گویی به یک دگر مانند

زین سبب را حرام شد بر من یله کردش از این بلا و محن^۱

(سنایی)

تازیانه ۷۲



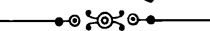
نورهای مؤمن



• الْمُؤْمِنُ يَنْقَلِبُ فِي خَمْسَةِ بَيْنِ الثُّورِ: «مَدْخَلُهُ نَوْرٌ، مَخْرَجُهُ نَوْرٌ، عِلْمُهُ نَوْرٌ، كَلَامُهُ نَوْرٌ وَ مَنْظَرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِلَى الثُّورِ.»^۲ (حضرت علی(ع))

مؤمن در میان پنج نور شناور است: دخولش در نور و خروجش نور، علمش نور و کلامش نور و دیدگاهش به روز قیامت در نور است.

تازیانه ۷۱



تولی تا کجا؟



آن شنیدی که در عرب مجنون
حلّه و زاد و بودِ خود بگذاشت
کوه و صحرا گرفت مسکن خویش
چند روزی نیافت هیچ طعام
ز اتفاق آهوی فتاد به دام
چون بدید آن ضعیف آهو را
یله کردش سبک ز دام او را
گفت چشمش چو چشم یار من است
در ره عاشقی جفا نه رواست
بود بر حسن لیلی او مفتون
رنج را راحت و طرب پنداشت
بی خبر گشته از غم تن خویش
صید را بر نهاد بر ره دام
مرد را ناگهان برآمد کام
وان چنان چشم و روی نیکو را
وی همه عاشقان غلام او را
اینکه در دام من شکار من است
هم رخ دوست در بلانه رواست

تازیانه ۷۳



سخریزی



سحر با باد می‌گفتم حدیث آرزومندی خبر آمد که واثق شوبه الطاف خداوندی

همه شب در این امیدم که نسیم صبحگاهی به پیام آشنایی بنوازد این گدا را

۱. مجموعه مقالات، ص ۳۵.

۱. حدیقة الحقیقه.

۲. مجموعه مقالات، ص ۴۸.

بیار می که چو حافظ مدامم استظهار
به گریه سحری و نیاز نیم شبی است

ز جور اختر طالع سحرگهان چشمم
چنان گریست که خورشید دید و مه دانست
سحر کرشمه وصلش به خواب می دیدم
زهی مراتب خوابی که به ز بیداری است

ای صبا امشبم مدد فرمای
که سحرگه شکفتنم چه خوش است

تا دم از شام سر زلف تو هر دم نزنند

با صبا گفت و شنیدم سحری نیست که نیست

مرغ شبخوان را مبارک باد کاندرا راه عشق

دوست را با ناله شب‌های بیداران خوش است

مرو به خواب که حافظ به بارگاه قبول
ز ورد نیمه‌شب و درس صبحگاه رسید

ای نسیم سحری خاک در یار بیار
تا کند حافظ از او دیده و دل نورانی

هر گنج سعادت که خدا داد به حافظ
از یمن دعای شب و ورد سحری بود

گریه شام و سحر شکر که ضایع نشد
قطره باران ما گوهر یک دانه شد

دوش وقت سحر از غصه نجاتم دادند

واندر آن ظلمت شب آب حیاتم دادند

چه مبارک سحری بود و چه فرخنده شبی
آن شب قدر که این تازه براتم دادند
بی خود از شعشه پرتو ذاتم کردند
باده از جام تجلی صفاتم دادند

از صبا پرس که ما را همه شب تا دم صبح
بوی زلف تو همان مونس جانست که بود

غنچه گو تنگدل از کار فروبسته مباش
کز دم صبح مدد یابی و انفاس نسیم

سحرم دولت بیدار به بالین آمد
گفت برخیز که آن خسرو شیرین آمد

می صبوح و شکرخواب صبحدم تا کی؟
به عذر نیمه‌شبی کوش و گریه سحری

بس دعای سحرت مونس جان خواهد بود
تو که چون حافظ شب‌خیز غلامی داری
(حافظ)

تازیانه ۷۴

مقام حق‌الیقین



رسول خدا(ص) با حارث بن مالک انصاری روبرو شد که عرض کرد:
من مؤمن حقیقی هستم؟ پیامبر فرمود: هر چیزی را حقیقتی است، حقیقت

گفتار تو چیست؟ گفت یا رسول الله! به دنیا بس بی رغبت شده‌ام، شب‌ها را برای عبادت بیدارم و روزهای گرم را در اثر روزه با تشنگی می‌گذرانم. گویا از همین جا عرش پروردگارم را می‌نگرم که برای حساب برافراشته، گویا اهل بهشت را می‌بینم که در میان بهشت یکدیگر را ملاقات می‌کنند. گویا ناله اهل دوزخ را در همین جا می‌شنوم. حضرت فرمود: او بنده‌ای است که خداوند دلش را نورانی فرموده و به او فرمود: بصیرت یافتی، ثابت بمان.^۱

۶۴

تازیانه ۷۵

حدیث فوق در بیان مولوی

گفت پیغمبر صباحی زید را
گفت عبداً موقناً پس اوش گفت
گفت تشنه بوده‌ام من روزها
تا ز روز و شب جدا گشتم چنان
گفت از این ره کوره آوردی بیار
گفت خلقان چون ببینند آسمان
هشت جنت هفت دوزخ پیش من
یک به یک را می‌شناسم خلق را

کیف أضبخت ای رفیق باوفا
کو نشان باغ وحدت گر شکفت؟
شب نخفتم ز عشق و سوزها
که ز اسپر بگذرد نوک سنان
در خور فهم و عقول این دیار
من ببینم عرش را با عرشیان
هست پیدا همچو بت پیش شمن
همچو گندم من ز جو در آسیا

۱. اصول کافی، ج ۳.

که بهشتی که و بیگانه کی است
این سخن پایان ندارد باز ران
پیش من پیدا چو مار و ماهی است
تا نمانیم از قطار کاروان
هین بگویم یا فرو بندم نفس
لب گزیدش مصطفی یعنی که بس
(مولوی)

۶۵

تازیانه ۷۶

بهره‌های بندگان

خداوند را به حضرت داوود این وحی بود:

• یا داودُ ذِکْرِي لِلذَّاكِرِينَ وَ جَنَّتِي لِلْمُطِيعِينَ وَ حُبِّي لِلْمُشْتَاقِينَ وَ أَنَا
خَاصَّةٌ لِلْمُحِبِّينَ.

ای داود! یادم برای یادکنندگانم و بهشتم برای اطاعت‌کنندگانم و دوستیم
برای مشتاقانم و من خودم ویژه دوستدارانم هستم.^۱ (ابن فهد حلی)

تازیانه ۷۷

بهترین مونس

پروردگارا! تو از هر انیسی برای دوستانت انیس تری و از همه آنها برای کسانی

۱. عدة الداعی.

که به تو اعتماد کنند جهت کارگزاری آنها آماده‌تری، آنان را در باطن دلشان مشاهده می‌کنی و در اعماق ضمیرشان بر حال آنان آگاهی و میزان بصیرت و معرفتشان را می‌دانی. رازهای آنها نزد تو آشکار است و دل‌های آنها در فراق تو بی‌تاب، اگر تنهایی سبب وحشت آنها گردد یاد تو مونس آنهاست.^۱

(حضرت علی^(ع))

تازیانه ۷۸

غفلت



یافت مردی گورکن عمری دراز سائلی گفتش که بر می‌گویی باز تا چو عمری گورکندی در مفاک چه عجائب دیده‌ای در زیر خاک؟ از عجائب گفت دیدم حسب حال که سگ نفسم پس از هفتاد سال گورکندن دید و خود یک دم نمرد یک دمم فرمان یک طاعت نبرد

(عطار)

تازیانه ۷۹

اهمیت نماز



• **كَيْسَ مَنِى مَنْ اسْتَخَفَّ بِالصَّلَاةِ.**

از من نیست کسی که نماز را کوچک شمارد.

(حضرت محمد^(ص))

۱. نهج البلاغه، خطبه ۲۳۵.

• **لَا يَنَالُ شَفَاعَتِي مَنْ اسْتَخَفَّ بِالصَّلَاةِ.**

شفاعت من بر آنکه نماز را کوچک شمارد نمی‌رسد.^۱ (حضرت محمد^(ص))
بسا ترجیح دادن عملی را در وقت نماز استخفاف آن محسوب شود.

تازیانه ۸۰

عزت نفس



گر چه گردآلود فخرم شرم باد از هم‌تم گر به آب چشمه خورشید دامن تر کنم

(حافظ)

غیر درگاه تو کآنجا بنده‌سان آرم نماز خم نخواهد شد به پیش هیچ کس بالای من

(استاد کمال)

تازیانه ۸۱

دعا



• **مَنْ قَرَعَ بَاباً وَلَجَّ وَلَجَّ.** (حضرت محمد^(ص))

کسی که دری را کوفت بر او باز شود.

• **أُدْعُونِي اسْتَجِبْ لَكُمْ.** (سوره غافر، آیه ۶۰)

بخوانید مرا تا دعای شما را استجابت کنم.

۱. اسرار الصلوة، شهید ثانی.

گفت پیغمبر که چون کوبی دری
عاقبت زان در برون آید سری
چون نشینی بر سر کوی کسی
عاقبت بینی تو هم روی کسی
(مولوی)

تازیانه ۸۲

اقسام عبادات

□

• إِنَّ قَوْمًا عَبْدُوا اللَّهَ رَغْبَةً فَتِلْكَ عِبَادَةُ التُّجَّارِ وَإِنَّ قَوْمًا عَبْدُوا اللَّهَ رَهْبَةً فَتِلْكَ عِبَادَةُ الْعَبِيدِ وَإِنَّ قَوْمًا عَبْدُوا اللَّهَ شُكْرًا فَتِلْكَ عِبَادَةُ الْأَحْرَارِ.^۱

(حضرت علی(ع))

گروهی عبادت می‌کنند خداوند را به جهت سود و این عبادت بازرگانان است. گروهی عبادت می‌کنند خدا را از ترس و این عبادت بردگان است و گروهی عبادت می‌کنند خدا را از جهت سپاس و این است عبادت آزادگان.

تازیانه ۸۳

حضور در نماز

□

در احد میر حیدر کزّار
یافت زخمی قوی در آن پیکار
ماند پیکان تیر در پایش
اقتضا کرد آن زمان رایش

۱. نهج البلاغه، حکمت ۲۳۷.

که برون آرد از قدم پیکان
تا که پیکان مگر پدید آید
هیچ طاقت نداشت با دم گاز
چون شد اندر نماز حجّامش
جمله پیکان از آن برون آورد
چون برون آمد از نماز علی
گفت کمتر شد آن الم چون است؟
گفت با او جمال عصر حسین
گفت چون در نماز رفتی تو
کرد پیکان ز تو برون حجّام
گفت حیدر به خالق اکبر
ای شده در نماز بس معروف
این چنین کن نماز و شرح بدان
که همان بود مرد را درمان
قفل آن زخم را کلید آید
گفت بگذار تا به وقت نماز
ببرید آن لطیف اندامش
وا شد او بی‌خبر ز ناله و درد
آن مر او را خدای خوانده ولی
وز چه جای نماز پر خون است؟
آن بر اولاد مصطفی شده زین
بر ایزد فراز رفتی تو
باز ناداده از نماز سلام
که مرا زین الم نبود خبر
به عبادت بر کسان موصوف
ور نه برخیز و خیره ریش ملان

(سنایی)

تازیانه ۸۴

فقر انسان

□

• يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ. (فاطر، آیه ۱۵)

الا ای مردمان! همگی نیازمند به سوی خدایید. اوست غنی بذات و ستوده.
اوج معرفت انسان دریافت کامل این منزل است. (مؤلف)

این تسمیه نبود مگر اینکه در آن تقدیر و نظام را مشاهده می‌کردند و تنها به
تسمیه تقدیر و نظام راضی نشدند حتی آن رازینت نام نهادند تا دیگران را آگاه
سازند که عالم با همه درستی و استواری که در آفرینش آن است در غایت زیبایی
و نیکویی آفریده شده. (آیت‌الله حسن زاده آملی)

• مَا تَرَىٰ فِي خَلْقِ الرَّحْمَنِ مِن تَفَاوُتٍ فَارْجِعِ الْبَصَرَ هَل تَرَىٰ مِنْ فُطُورٍ.
ثم ارجع البصر كَرَّتَيْنِ يَنْقَلِبُ إِلَيْكَ الْبَصَرُ خَاسِئًا وَ هُوَ حَسِيرٌ. (ملک ۳-۴)
هیچ در نظام آفرینش خداوند کاستی و نقصان نیست. با دیده تفکر بر
جهان بنگر آیا هیچ سستی و کاستی بینی؟ بار دیگر به چشم بصیرت بنگر،
بینی که چشمانت زبون و خسته به سوی تو از این دیدار باز آید.

چو حسن ذات، خود حسن آفرین است جمیل است و جمال او چنین است
(گمنام)

خیز تا بر کلک این نقاش جان‌افشان کنیم

کاین همه نقش عجب در گردش پرگار داشت

(حافظ)

تازیانه ۸۷

خوش‌بینی

پای مسیحا که جهان می‌نیشد بر سر بازارچه‌ای می‌گذشت

تازیانه ۸۵

برترین کس

• أَفْضَلُ النَّاسِ مَنْ عَشَقَ الْعِبَادَةَ فَعَانَقَهَا وَ أَحَبَّهَا بِقَلْبِهِ وَ بَاشَرَهَا بِجَسَدِهِ
وَ تَفَرَّغَ لَهَا فَهُوَ لَا يُبَالِي عَلَىٰ مَا أَصْبَحَ مِنَ الدُّنْيَا عَلَىٰ عُسْرِ أُمِّ عَلَىٰ يُسْرِ.^۱
(حضرت محمد(ص))

برترین مردم آن کس است که عاشق و شیفته عبادت باشد آن را دوست
دارد و به آغوش کشد و با قلبش و با بدنش بدان درآمیزد و خود را برای انجام
آن فارغ سازد و اوست که باکی ندارد که در دنیا سختی کشد و یا در رفاه باشد.

تازیانه ۸۶

جمال جهان

کلمه «قوسموس» به زبان جاری و معروف یونانی اسم جهان است و تفسیر
آن زینت است. همچنین فیلسوفان یونانی جهان را به همین نام می‌خواندند و

گرگ سگی بر گذر افتاده بود
بر سر آن جیفه گروهی نظار
گفت یکی وحشت این در دماغ
وان دگری گفت نه بس حاصل است
هر کس از آن پره نوایی نمود
چون سخن نوبت عیسی رسید
گفت ز نقشی که در ایوان اوست
عیب کسان منگر و احسان خویش
آینه روزی که بگیری به دست
یوسفش از چه به در افتاده بود
بر صفت کرکس مردار خوار
تیرگی آرد چو نفس در چراغ
کوری چشم است و بلای دل است
بر سر آن جیفه جفایی نمود
عیب رها کرد و به معنی رسید
درّ به سپیدی نه چو دندان اوست
دیده فرو بر به گریبان خویش
خود شکن آن روز مشو خودپرست^۱
(نظامی)

تازیانه ۸۸

توحید ناب

• مَا أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَى عَبْدٍ أَجَلٌ مِنْ أَنْ لَا يَكُونَ فِي قَلْبِهِ مَعَ اللَّهِ غَيْرُهُ.

(امام صادق^(ع))

هیچ نعمتی خداوند بر بنده‌اش ارزانی نداشته همچون نعمتی که در دل بنده جز خدا چیزی نباشد.

۱. مخزن الاسرار.

تازیانه ۸۹

اهمیت معرفت نفس

بیهوده در شناختن موجودات خشک و بی‌روح رنج مبر، بلکه خود را بشناس که شناختن نفس انسانی بالاتر و برتر از شناخت اسرار طبیعت است. (سقراط)

تازیانه ۹۰

درونت معدنی است

• النَّاسُ مَعَادِنُ، كَمَعَادِنِ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ.^۱
مردم همچون معادنند، معادن طلا و نقره.
(حضرت علی^(ع))

تازیانه ۹۱

فقط خدا

یکی خرده بر شاه غزنین گرفت
گلی را که نه رنگ دارد نه بو
به محمود گفت این حکایت کسی
که عشق من ای خواجه بر خوی اوست
که خُسنی ندارد ایاز ای شگفت
دریغ است سودای بلبل بر او
بپیچید زاندیشه بر خود بسی
نه بر قد و بالای دلجوی اوست

۱. من لا یحضره الفقیه.

شنیدم که در تنگنایی شتر
 به یغما ملک آستین برفشانند
 نماند از وشاقان گردن‌فراز
 بگفتا که‌ای سُنبلت پیچ پیچ
 من اندر قفای تو می‌تاختم
 گر از دوست چشمت به احسان اوست
 خلاف طریقت بود کاولیا
 بیفتاد و بشکست صندوق دُر
 وز آنجا به تعجیل مرکب براند
 کسی در قفای ملک جز ایاز
 ز یغما چه آورده‌ای؟ گفت هیچ
 ز خدمت به نعمت نپرداختم
 تو در بند خویشی نه در بند دوست
 بجویند غیر از خدا از خدا
 (سعدی)

تازیانه ۹۲

شب‌های عاشقان



شب هنگام برای عبادت بر پای خود قیام دارند،
 آیات قرآن را با آرامش تلاوت می‌کنند،
 با زمزمه‌های آن آیات، غمی عارفانه را در دل می‌پرورانند،
 دواي دردهای خود را بدین وسیله از خداوند می‌طلبند،
 هر آنچه از زبان قرآن می‌شنوند گویی آن را با چشم به مشاهده نشسته‌اند،
 هر آنگاه به آیه‌ای از آیات رحمت می‌رسند بدان طمع می‌بنند،
 دل‌هایشان از شوق لبریز می‌گردد، گویی آن مواهب نصب العین آنهاست و
 چون به آیه‌ای از آیات قهر می‌رسند، به آن گوش فرا می‌دهند.

همانند آن ماند که هم‌اکنون صدای لهییب آتش جهنم را می‌شنوند. گه
 پشت‌ها در رکوع به عبادت خم و گاهی پیشانی بر خاک در سجده. نیاز خود
 را از خدا می‌طلبند، جان‌های آنها به جهان دیگر پیوسته است، هم‌آنان در
 روزها مردمی اجتماعی‌اند، انسان‌هایی بردبار، نیکوکار، دانا و پارسا.^۱
 (حضرت علی‌ع)

تازیانه ۹۳

انس با حق



عابدی کز حق سعادت داشت او
 از میان خلق بیرون رفته بود
 چهار صد ساله عبادت داشت او
 راز زیر پرده با حق گفته بود
 همدمش حق بود و او همدم بس است
 حایطی بودش درختی در میان
 گر نباشد او دم حق هم بس است
 بر درختش کرد مرغی آشیان
 مرغ، خوش‌الحان و خوش‌آواز بود
 زیر هر آواز او صد راز بود
 یافت عابد از خوش‌آوازی او
 اندکی انسی به دمسازی او
 حق، سوی پیغمبر آن روزگار
 روی کرد و گفت با آن مردکار
 می‌باید گفت آخر، ای عجب
 این همه طاعت بکردی روز و شب
 سال‌ها از شوق من می‌سوختی
 تا به مرغی آخرم بفروختی

۱. نهج‌البلاغه، خطبة ۱۹۱.

گر چه بودی مرغ زیرک از کمال
 بانگ مرغی کردت آخر در جوال
 من تو را بخریده و آموخته
 تو ز نااهلی مرا بفروخته
 تو بدین آرزان فروشی هم مباش
 همدت ماییم بی‌همدم مباش^۱
 (عطار)

آتش دوزخت وحشت است، ما آن را بر تو حرام کرده‌ایم و اگر ت شوق
 بهشت است، جنت را بر تو مباح نموده‌ایم.
 شعیب را چنین پاسخ بود: بارپروردگارا! ای آقای من! تو خود دانی که من
 نمی‌گیرم از خوف نار و نه گریه‌هایم از شوق بهشت است، حقیقت آنکه
 عشق تو بر قلبم گره خورده، صبری بر دوری تو ندارم.
 خداوندش چنین فرمود: حال که چنین است عن قریب، کلیم خود را به
 خدمتگزاری تو گسیل می‌کنیم.^۱ (حضرت محمد(ص))

اما این صحنه را در شعر مولوی به تماشا نشینیم:

چندان دعا کن در نهان، چندان بنال اندر شبان
 کز گنبد هفت آسمان، در گوش تو آید صدا
 بانگ شعیب و ناله‌اش وان اشک همچون ژاله‌اش
 چون شد ز حد، از آسمان، آمد سحرگاهش ندا
 گر مجرمی بخشیدمت، وز جرم آمرزیدمت
 فردوس خواهی دادمت، خامش رها کن این دعا
 گفتا نه این خواهم نه آن، دیدار حق خواهم عیان
 گر هفت بحر آتش شود، من در روم بحر لقا
 گر رانده آن منظر، بسته است ازو چشم ترم
 من در جحیم اولی ترم، جنت نشاید مر مرا

۱. بحار الانوار، ج ۱۲، ص ۳۸۰.

تازیانه ۹۴

حرم سرای خدا

• الْقَلْبُ حَرَمُ اللَّهِ، فَلَا تُسْكِنُ فِي حَرَمِ اللَّهِ إِلَّا اللَّهُ.^۲
 (امام صادق(ع))
 دل سراپرده خداست، در سراپرده خدا دیگری را نشان.

تازیانه ۹۵

گریه‌های شعیب

شعیب از عشق و محبت خداوند بس گریه کرد تا بدانجا که نور
 چشمانش را از دست داد، خدایش او را شفا داد، بازش گریه بود و کور
 شد. بازش خداوند شفا عنایت فرمود. باز به گریه پرداخت و کور شد و
 شفا یافت.
 خداوندش چنین فرمود: ای شعیب! چندین گریه‌ات از چیست؟ گر از

۲. بحار الانوار، ج ۷۰.

۱. منطق الطیر.

گفتند باری کم‌گری، تا کم نگردهد مبصری
 گه چشم نابینا شود چون بگذرد از حد بُکا
 گفت ار دو چشمم عاقبت، خواهند دیدن آن صفت
 هر جزو من چشمی شود، کی غم خورم من از عمی
 ور عاقبت این چشم من، محروم خواهد ماندن
 تا کور گردد آن بصر کاو نیست لایق دوست را^۱
 (مولوی)

تازیانه ۹۶

دائم‌الذکر

• لَا يَزَالُ الْمُؤْمِنُ فِي صَلَوةٍ، مَا كَانَ فِي ذِكْرِ اللَّهِ قَائِمًا كَانَ أَوْ جَالِسًا أَوْ مُصْطَجِعًا إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَقُولُ: «الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَ قُعُودًا...»^۲
 (امام باقر(ع))
 در نماز است مؤمن آنگاه که به یاد خدا باشد، خواه ایستاده یا نشسته یا خفته؛
 خداوند چنین می‌فرماید: آنان که خدا را یاد می‌کنند ایستاده و نشسته و خفته.
 • لَا تَزَالُ مُصَلِّيًا قَائِمًا مَا ذَكَرْتَ اللَّهَ قَائِمًا وَ قَاعِدًا أَوْ فِي سُوقِكَ أَوْ فِي نَادِيكَ أَوْ حَيْثُمَا كُنْتَ.^۳
 (حضرت محمد(ص))

۱. دیوان شمس.

۲. سوره آل عمران، آیه ۱۹۱.

۴. همان.

۳. میزان الحکمة، ج ۳، ص ۴۱۵.

خوشا آنون که الله یارشون بی
 خوشا آنون که دائم در نمازند
 به حمد و قل هو الله کارشون بی
 بهشت جاودون بازارشون بی
 (باباطاهر)
 • الَّذِينَ هُمْ عَلَي صَلَاتِهِمْ دَائِمُونَ.^۱
 هم آنان که در نماز دائم هستند.

تازیانه ۹۷

ساقی‌نامه

ساقیا می در قدح کن بهر من
 زان می‌ای کز وی برافروزد روان
 ساقیا جامی که بی‌خویش آمدم
 جان بی‌عشق و دل بی‌سوز و غم
 ساقیا مستم کن از جام الست
 باده‌ای کز وی درون روشن شود
 آتش می قبله مستان بود
 ساقیا می ده که مجلس شد دراز
 گر نبودی جام می با من قرین
 ساقیا از می فزون کن معنیم
 وارهانم از وجود خویشتن
 وارهان جان را ز قید خویشتن
 می‌توان دیدن به نورش آن جهان
 یک قدم از خویشتن پیش آمدم
 آن بود بادی و این خاکی به هم
 تا به مستی وانمایم هر چه هست
 خانه تاریک دل گلشن شود
 صورت او معنی انسان بود
 با مخالف زین نوا چندین مساز
 می‌فسردم من ز یاران چنین
 مستیم ده وارهان از هستیم
 نیست سدی همچو من در راه من
 (ملاصدرا)

۱. سوره معارج، آیه ۲۳.

تازیانه ۹۸

ایمان ناب



• لَا يَمَحْصُ رَجُلٌ الْإِيمَانَ بِاللَّهِ حَتَّىٰ يَكُونَ اللَّهُ أَحَبَّ إِلَيْهِ مِنْ نَفْسِهِ وَ آَبِيهِ وَ أُمَّهِ وَ وَ لَدِهِ وَ أَهْلِهِ وَ مَالِهِ وَ مِنْ النَّاسِ كُلِّهِمْ.^۱
(امام صادق(ع))

ایمان مرد کامل نمی‌گردد تا بدانجا که خداوند در نزد او دوست داشتنی‌تر باشد از نفسش و پدر و مادرش و فرزندش و خاندان و مالش و کلّ مردمان.

تازیانه ۹۹

گلگونه مردان



چون که شد حلاج بر دار آن زمان
چون زبان او همی نشناختند
زرد شد چون خون برفت از وی بسی
زود در مالید آن خورشید راه
گفت چون گلگونه مرد است خون
تا نباشد زرد در چشم کسی
هر که را من زرد آیم در نظر
ظن برد کاینجا بترسیدم مگر
جز اناالحق می‌نرفتش بر زبان
چار دست و پای او انداختند
سرخ کی ماند در این حالت کسی
دست ببریده به روی همچو ماه
روی خود گلگونه بر کردم کنون
سرخ رویی باشدم اینجا بسی
ظن برد کاینجا بترسیدم مگر

۱. بحار الانوار، ج ۷۰، ص ۴۴.

چون مرا از ترس یک سر موی نیست
مرد خونی، چون نهد سر سوی دار
چون جهانم حلقه میمی بود
هر که را با اژدهای هفت‌سر
زین چنین بازیش بسیار اوفتد
کمتترین چیزش سر دار اوفتد^۱

(عطار)

روزی که او را به میدان دار آوردند، زنی پیش آمد و گفت: ای مرد! عشق چیست؟ گفت: امروز بینی و فردا بینی و پس فردا. آن روزش به دار آویختند و فردا جسدش را سوختند و پس فردا خاکسترش به باد دادند، یعنی عشق این است.

تازیانه ۱۰۰

شفاعت قرآن



در کتاب کافی از سعد خفاف از امام باقر(ع) نقل شده است که فرمود: ای سعد! قرآن را فراگیر که قرآن در قیامت در بهترین صورتی ظاهر شود و بر یکایک صفوف مسلمین و شهدا و انبیا و فرشتگان می‌گذرد، وزان پس به شفاعت می‌پردازد و شفاعتش مورد قبول قرار می‌گیرد.

۱. منطق الطیر.

سعد از امام سؤال می‌کند: آیا قرآن هم تکلم می‌نماید؟ امام تبسمی فرموده می‌فرماید: آری قرآن تکلم می‌نماید و نماز هم تکلم می‌نماید و آن را صورتی است و خلقی که امر و نهی می‌کند. سعد گوید: از این کلام رنگ از رخسارم پرید، گفتم: این مطلبی است که در میان مردم قابل گفتن نیست. امام باقر(ع) فرمود: آیا مردم جز شیعیان ما هستند؟ پس هر آن کس که نماز را نشناسد، حق ما را انکار نموده. امام اضافه کرد: ای سعد! آیا می‌خواهی کلام قرآن را بشنوی؟ گفتم: آری. امام فرمود: «إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَلَذَكَرَ اللَّهُ أَكْبَرُ»^۱ و نهی از سنخ کلام است و فحشا و منکر مردمانند و ما ذکرالله هستیم که بزرگ‌تریم.^۲ (علامه طباطبایی)

تازیانه ۱۰۱

انس مؤمن

• مَا مِنْ مُؤْمِنٍ إِلَّا وَقَدْ جَعَلَ اللَّهُ لَهُ مِنْ إِيْمَانِهِ أُنْسًا يَسْكُنُ إِلَيْهِ حَتَّىٰ لَوْ كَانَ عَلَىٰ قُلَّةٍ جَبَلٍ لَمْ يَسْتَوْحِشْ.^۳ (امام صادق(ع))

نیست مؤمنی جز اینکه قرار داده خداوند برای او از ایمانش آنسی تا بدانجا که اگر بر قلّه کوهی هم باشد وحشتی برای او نیست.

۲. انسان از آغاز تا انجام، ص ۱۸۲.

۱. سوره عنکبوت، آیه ۴۵.

۳. بحار الانوار، ج ۷۰.

تازیانه ۱۰۲

جلوات دوست

ای به ره جستجو، نعره‌زنان دوست دوست

ور به حرم ور به دیر، کیست جز او، اوست اوست

پرده ندارد جمال، غیر صفات جلال

نیست بر این رخ نقاب، نیست بر این مغز پوست

با همه پنهانیش هست در اعیان عیان

با همه بی‌رنگیش در همه زو رنگ و پوست

دم چو فرو رفت هاست، هوست چو بیرون شود

یعنی از او در همه، هر نفسی های و هوست

(ملاهادی سبزواری)

تازیانه ۱۰۳

رحمت پروردگار

• فانظر الی آثار رحمت الله کیف یحی الارض بعد موتها إنّ ذلک لمحی الموتی و هو علی کلّ شیء قدير.^۱

۱. سوره روم، آیه ۵۰.

بنگر به سوی آثار رحمت خداوند که چگونه حیات می‌بخشد زمین را بعد از مردنش؛ این چنین است حیات‌بخشی مردگان و او بر هر چیز تواناست.

• رَبَّنَا وَسِعْتَ كُلَّ شَيْءٍ رَحْمَةً وَعِلْمًا.^۱

پروردگارا! در برگرفته است همه چیز را رحمت و علم تو.

• فَقُلْ رَبِّكُمْ ذُو رَحْمَةٍ وَاسِعَةٍ.^۲

پس برگوی که پروردگار شما صاحب رحمت فراوانی است.

• رَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ.^۳

رحمت من فراگرفته است همه چیز را.

تازیانه ۱۰۴

طهارت



موانع تا نگردانی ز خود دور موانع چون در این عالم چهار است نخستین پاکی از احداث و انجاس سیم پاکی ز اخلاق ذمیمه است چهارم پاکی سر است از غیر

درون خانه دل، ناپیدت نور طهارت کردن از وی هم چهار است دوم از معصیت وز شرّ وسواس که با وی آدمی همچون بهیمه است که اینجا منتهی می‌گرددت سیر

(شیخ محمود شبستری)

۲. سورة انعام، آیه ۱۴۷.

۱. سورة غافر، آیه ۷.

۳. سورة اعراف، آیه ۱۵۶.

تازیانه ۱۰۵

زیرک‌ترین مؤمن



• سَأَلَ رَسُولُ اللَّهِ: أَيُّ الْمُؤْمِنِ أَكْبَسُ؟ فَقَالَ أَكْثَرُهُمْ ذِكْرًا لِلْمَوْتِ وَأَشَدَّهُمْ لَهُ إِسْتِعْدَادًا.^۱

(امام باقر(ع))

از رسول الله(ص) پرسیده شد: کدامین مؤمن زیرک‌تر است؟ پس فرمود:

آنکه یاد مرگ بیشتر کند و آمادگی و استعدادش برای آن بیشتر باشد.

تازیانه ۱۰۶

دوری از مجلس معصیت



• وَ قَدْ نَزَّلَ عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ أَنْ إِذَا سَمِعْتُمْ آيَاتِ اللَّهِ يُكْفَرُ بِهَا وَيَسْتَهْزَأُ بِهَا فَلَا تَقْعُدُوا مَعَهُمْ.^۲

و همانا حکم شد بر شما در کتاب که چون شنیدید بر آیات ما کفران

می‌ورزند، منشینید با آنها.

• لَنْ تَنْفَعَكُمْ أَرْحَامُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَفْصَلُ بَيْنَكُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ * قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ وَالَّذِينَ مَعَهُ إِذْ قَالُوا

۱. اصول کافی.

۲. سورة نساء، آیه ۱۴۰.

لقومهم إنا براؤا منكم و ممّا تعبدون من دون الله كفرنا بكم و بدا بیننا و بینكم العداوة و البغضاء ابدأ حتى تؤمنوا بالله وحده...^۱

سود ندهد بستگان و اولاد، شما را روز قیامت، جدایی افتد بین شما و ایشان خداوند به آنچه می‌کنید بیناست. همانا برای شما در ابراهیم و یارانش اسوه‌ای نیکوست آنگاه که با بستگان‌شان گفتند: ما مبرّی هستیم از آنچه شما می‌پرستید از جز خداوند، بین ما و شما دشمنی و کینه است تا آن زمان که به خدا بگروید.

• و اذا رأیت الذین یخوضون فی آیاتنا فاعرض عنهم حتی یخوضوا فی حدیث غیره و اما ینسینک الشیطان فلا تقعد بعد الذکری مع القوم الظالمین.^۲

و چون دیدی آنان را که نسبت به آیات و نشانه‌های ما توجه می‌کنند و بس (ولی به خود ما توجه نمی‌کنند)، از ایشان روی برتاب تا در سخنی دیگر درآیند و اگر شیطان تو را در این امر به فراموشی سپرد تا یادآور شدی دیگر با گروه ظالمان منشین.

• و ذالذین اتخذوا دینهم لعباً و لهوا و غرتهم الحیات الدنیا و ذکر به أن تبسل نفس بما کسبت لیس لها من دون الله ولی و لا شفیع...^۳

۱. سوره ممتحنه، آیات ۳ و ۴.

۲. سوره انعام، آیه ۶۸.

۳. سوره انعام، آیه ۷۰.

رهاکن آنان را که دینشان را به بازی و سرسری گرفتند و حیات دنیا ایشان را بس فریفته است و یادآور شو، مبادا گراییده شود کسی بدان چه کسب نموده جز خداوند برای او ولی و شفاعت‌کننده‌ای نیست.

• فاعرض عن من تولى عن ذکرنا و لم یُرد إلاّ الحیات الدنیا * ذلک مبلغهم من العلم...^۱

روی گردان از آنکه از یاد ما اعراض می‌کند و اراده نکرده است جز همین حیات دنیا را؛ آن است بلوغ علمی ایشان.

تازیانه ۱۰۷

استقامت

□

از تو دل برنکنم تا دل و جانم باشد

می‌برم جور تو تا وسع و توانم باشد

گر نوازی چه سعادت به از این خواهیم یافت

ورگشی زار چه دولت به از آنم باشد

تیغ قهر ار تو زنی، قوت روحم گردد

جام زهر ار تو دهی، قوت روانم باشد

(سعدی)

۱. سوره نجم، آیات ۳۰ - ۲۹.

تازیانه ۱۰۸

حفظ چشم

• أَعْطُوا أَعْيُنَكُمْ حَظَّهَا مِنَ الْعِبَادَةِ

بهره چشم را هم از عبادت عطا کنید.

• أَنْظِرْ فِي الصُّحُفِ وَالتَّفَكُّرِ فِيهِ وَالْإِعْتِبَارِ عِنْدَ عَجَائِبِهِ^۱.

بنگر در قرآن و بیندیش در آن و عبرت بگیر در شگفتی‌های آن.

(حضرت محمد(ص))

تازیانه ۱۰۹

بیان‌گر نور الهی

• إِذَا دَخَلَ النُّورُ الْقَلْبَ انْشَرَحَ وَأَنْفَسَحَ، قِيلَ وَ مَا عَلامَةٌ ذَلكَ؟ قَالَ:

الْتَّجَافِي عَنْ دَارِ العُرُورِ وَالْإِنَابَةَ إِلَى دَارِ الخُلُودِ وَالْإِسْتِعْدَادَ لِلْمَوْتِ^۲.

(حضرت محمد(ص))

هرآنگاه نور وارد بر قلب شد آن را شرح و بسط می‌دهد. گفته شد:

علامت آن چیست؟ فرمود: برکنده شدن از سرای فریب و رجوع به خانه

جاودانگی و آمادگی برای مرگ.

۱. محجة البیضاء، ج ۲.

۲. مسند الرسول.

تازیانه ۱۱۰

از چه آفریده شدم؟

• هل اتی علی الانسان حین من الدهر لم یکن شیئا مذکوراً.^۱

آیا نیامد انسان را زمانی که در روزگاران چیز قابل ذکری نبود.

شش میلیارد جمعیت کره زمین چون به اسپرم نطفه اولیه بازگردند در

نصف یک انگشتانه جای می‌گیرند. این موجود خرد ریز که در زیر

میکروسکوپ هم به دشواری دیده می‌شود تمام ویژگی‌های روحی و

نژادی را با خود دارد، ماهنوز هم نمی‌دانیم در این ریز بی‌مقدار چه حقایقی

نهفته است.^۲ (دکتر الکسیس کارل)

تازیانه ۱۱۱

سنخیت دوگانه انسان

علاقه بدن به لذات جسمانی است، چون خوردن و پوشیدن و جماع

کردن اما علاقه روح به علم و محبت و صفات خدایی است. این دو تمایل

رالاجرم دو منبع است:

جان گشاید سوی بالا بال‌ها تن زده اندر زمین چنگال‌ها

۱. سورة دهر، آیه ۱.

۲. انسان موجود ناشناخته.

تازیانه ۱۱۴

قلب مؤمن، کانون رحمت



یکی سیرت نیک مردان شنو اگر نیک‌بختی تو مردانه رو
 که شبلی ز حانوت گندم‌فروش به ده برد انبان گندم به دوش
 نگه کرد موری در آن غلّه دید که سرگشته هر گوشه‌ای می‌دوید
 ز رحمت بر او شب نیاراست خفت به مأوای خود بازش آورد و گفت
 مروّت نباشد که این مور ریش پراکنده گردانم از جای خویش
 درون پراکندگان جمع دار که جمعیت باشد از روزگار
 چه خوش گفت فردوسی پاکزاد که رحمت بر آن تربت پاک باد
 میازار موری که دانه‌کش است که جان دارد و جان شیرین خوش است
 (سعدی)

تازیانه ۱۱۵

عظمت انسان



اگر انسان، آیت کبرای حق نباشد، نمی‌تواند از معرفت نفس به معرفت
 حق تعالی راه یابد. (امام محمد غزالی)
 این قدر که تو را هست، در تفحص حال خود خرج کن، در تفحص عالم از
 چه خرج کنی؟ شناخت خدا عمیق است، ولی نخست بنگر که عمیق تویی.

معدۀ تن، سوی که‌هدان می‌کشد معده جان سوی ریحان می‌کشد
 نیم تو، مُشک است و نیمی پشک بین هین می‌فزا پشک، افزا مُشکِ چین
 تن نبیند جز که اصطلب و علف از شقاوت غافل است و از شرف
 (مولوی)

تازیانه ۱۱۲

کمال نفس انسانی



سعادت این است که نفس انسانی در کمال وجودیش به جایی رسد که در
 قوام خود به ماده نیاز نداشته باشد و این در صورتی است که در عداد
 موجودات مفارق از ماده درآید و بر این حال دائم و ابد باقی ماند.
 (معلم ثانی ابونصر فارابی)

تازیانه ۱۱۳

بار جسم و روح



تن آدمی از حمل بار خسته و فرسوده می‌شود تا بدان حد که تاب آن
 ندارد ولی در همین تن جوهر دیگری است که هرآنچه بارش بیشتر شود
 تازگی و فرحش بیش باشد. فتدبّر^۱
 (ابن مسکویه)

۱. طهارة الاعراق.

چون خود را به دست آوردی، خوش می‌رو. اگر کسی دیگر را یافتی دست به گردن او درآور و اگر نیافتی دست در گردن خویش کن.

(شمس تبریزی)

تازیانه ۱۱۶

ارزش‌یابی انسان

• مَنْ كَرَمَتْ عَلَيْهِ نَفْسُهُ صَغُرَتِ الدُّنْيَا فِي عَيْنِهِ

کسی که عظمت و کرامت نفس خویش را شناخت، دنیا در نظرش کوچک می‌گردد.

(حضرت علی (ع))

من هیچ چیز را با نفس خود برابر نمی‌کنم جز پروردگارش را اگر بخواهم این را بدهم در برابر آن را می‌ستانم. بدان چه گذراست اگر چه تمام دنیا باشد حاضر نیستم خود را بفروشم. من تمام ماسوی‌الله را به این گوهر برابر نمی‌کنم.

(امام صادق (ع))

من غلام آنکه نفروشد وجود

جز به آن سلطان با افضال و جود

من غلام آن مس همت پرست

که به غیر کیمیا نارد شکست

(مولوی)

تازیانه ۱۱۷

هدف چیست؟

آدمی را جهت مقصودی آورده‌اند. تا خود را بدانند که از کجاست؟ مرجع او به کجاست؟ پاس ظاهر و باطن جهت آن داده‌اند که اینها عدت این طلب است و استعمال در چیز دیگر می‌کند، خویشتن را امنی حاصل نمی‌کند تا عیش او خرم شود. در اشتغال علوم که بهترین مشغولی‌های دنیاست روزگار می‌برد و از آن مقصود باز می‌ماند.

همه فدای آدمی‌اند و آدمی فدای خویش.

(شمس تبریزی)

تازیانه ۱۱۸

جلوه‌ای از حق

ز ابر آفکند قطره‌ای سوی یم	ز صُلب آورد نطفه‌ای در شکم
از آن قطره لؤلؤیی لالا کند	وزاین صورتی سرو بالا کند
دهد نطفه را صورتی چون پری	که کرده است بر آب صورتگری؟

(سعدی)

• و لقد خلقنا الانسان من سلاله من طین * ثم جعلناه نطفه فی قرار مکین * ثم خلقنا النطفة علقه فخلقنا العلقه مضغه فخلقنا المضغه عظاما فکسونا

العظام لحما ثم انشأناه خلقا آخر فتبارك الله احسن الخالقين.^۱

و همانا ما آدمی را از آب پشت مرد که گل است آفریدیم. پس آنگاه او را نطفه گردانیده و در محلی استوار مستقر کردیم. سپس نطفه را علقه و علقه را گوشت پاره و باز استخوان و سپس بر استخوان گوشت پوشانیدیم؛ پس از آن خلقتی دیگر را انشاء نمودیم. پس آفرین باد بر قدرت بهترین آفریدگار.

تازیانه ۱۱۹

حکمت در زوجیت



• سبحان الذی خلق الأزواج کلها ممّا تنبت الأرض و من انفسهم و ممّا لایعلمون.^۲

منزه است آن پروردگاری که همه چیز را جفت آفرید از آنچه از زمین می‌روید و از خودشان و چیزهای دیگری که نمی‌دانید.

• و تری الارض هامدةً فاذا انزلنا علیها الماء اهتزت و ربّت و انبتت من کل زوج بهیج.^۳

می‌بینی زمین را مُرده و چون فرو فرستادیم بر آن آب را به جنبش درآمد و حرکت نمود و روید در آن از هر جفت شادی‌بخشی.

۱. سوره مؤمنون، آیات ۱۲ - ۱۴.

۲. سوره یس، آیه ۳۶.

۳. سوره حج، آیه ۵.

• و انزلنا من السماء ماءً فانبتنا فیها من کل زوج کریم.^۱

نازل نمودیم از آسمان آب را و رویانیدیم در آن از هر زوج با برکتی.

• جعل فیها رواسی و انهارا و من کل الثمرات جعل فیها زوجین اثنین یغشی اللیل النهار انّ فی ذلك لآیاتٍ لقوم یتفکرون.^۲

قرار داد در آن (زمین) کوه‌ها و رودها و از همه نوع میوه، همگی را جفت آفرید می‌پوشاند شب روز را به راستی در این نشانه‌هاست برای اندیشمندان.

شگفتا در عوالم حیوانات و نباتات از همان آغاز آفرینش جنس نر و ماده به وجود آمده تا گیاهان و حیوانات موافق خصایص و سنن خود تولید مثل نمایند و حیات خویش را مستمر ادامه دهند.

بیندیش در پرده دست کیست؟ بسا در آیه ۳۶ یس آنچه بشر آن روز نمی‌دانست مراد درون اتم و الکترون‌ها باشد که همگی از قانون زوجیت برخوردارند.

تازیانه ۱۲۰

حکمت



• یوتی الحکمة من یشاء و من یوت الحکمة فقد اوتی خیراً کثیراً و ما یدکرّ إلاّ اولوالالباب.^۳

۱. سوره لقمان، آیه ۱۰.

۲. سوره رعد، آیه ۳.

۳. سوره بقره، آیه ۲۶۹.

می دهد حکمت را به هر کسی که خواهد و هر که را حکمت داد همانا بر او خیر کثیر را ارزانی داشته، متذکر نمی شوند جز خردمندان.

عیسی (ع) مثلی زد و گفت: ملکوت آسمان همچون دانه خردلی است که شخصی گرفته در مزرعه خویش بکارد. هر چند که آن بس کوچک و ریز باشد و چون نمو نمود، درختی پهناور و تنومند می شود، چندان که مرغان هوا بر آن آشیان سازند.^۱

هر آن کس ز حکمت برد توشه‌ای جهانی است افتاده در گوشه‌ای

تازیانه ۱۲۱

شراب عرفانی



• سقا هم ربه هم شراباً طهوراً.^۲

آشامانید پروردگارشان به ایشان شرابی طهور.

در تفسیر مجمع البیان در ذیل همین آیه از قول امام صادق (ع) این حدیث آمده: **أَيُّ يُطَهَّرُهُمْ عَنْ كُلِّ شَيْءٍ سِوَى اللَّهِ إِذْ لَا طَاهِرَ مِنْ تَدْنُسٍ شَيْءٍ مِنَ الْاَكْوَانِ إِلَّا اللَّهُ.**

یا پاک سازد ایشان را از ماسوی خدا، چه نیست طاهری از آلودگی در عالم هستی جز ذات خداوند.

۱. انجیل متی.

۲. سوره دهر، آیه ۲۱.

ساقیا بده جامی زان شراب روحانی

تا دمی بیاسایم زین حجاب ظلمانی

ما ز دوست غیر از دوست حاجتی نمی خواهیم

حور و جنت ای زاهد بر تو باد ارزانی

(شیخ بهایی)

شرابی می طلب، بی ساغر و جام

شراب باده خوار و ساقی آشام

طهور آن می بود، کز فرط مستی

سقا هم ربه هم او راست ساقی

تو را پاکی دهد از لوث هستی

ای ساقی جان پرکن آن ساغر پیشین را

آن می که ز دل خیزد، با روح درآمیزد

آن باده انگوری مر اتمت عیسی را

خم هاست از آن باده، خم هاست از این باده

آن باده به جز یک دم دل را نکند بی غم

یک قطره از این ساغر کار تو کند چون زر

این حالت اگر باشد اغلب به سحر باشد

آن راهزن دل را آن راهبر دین را

مخمور کند جوشش، مر چشم خدا بین را

وین باده منصوری مر ملت یاسین را

تا نشکنی آن خم را هرگز نچشی این را

هرگز نکشد غم را هرگز نکند کین را

جانم به فدا باشد این ساغر زرین را

آن را که براندازد مر بستر و بالین را

(مولوی)

دوش وقت سحر از غصه نجاتم دادند
بی خود از شعشه پرتو ذاتم کردند
چه مبارک سحری بود و چه فرخنده شبی

و ندر آن ظلمت شب آب حیاتم دادند
باده از جام تجلی صفاتم دادند
آن شب قدر که این تازه براتم دادند

(حافظ)

تازیانه ۱۲۲

مراقبت



هر وقت در روز مراقبات من قوی تر است، مشاهداتی که در شب دارم
زلال تر و صافی تر است.^۱

(علامه طباطبایی)

تازیانه ۱۲۳

مولوی در خدمت علی(ع)



گفت هر کاو را منم مولا و دوست
کیست مولا؟ آنکه آزادت کند
صد هزاران آفرین بر جان او
در شجاعت شیر ربانیستی

ابن عمّ من علی مولای اوست
بند رقیّت ز پایت برکنند
بر قدوم و دور و فرزندان او
در مروّت خود که داند کیستی؟

۱. چهار مقاله آیت الله حسن زاده آملی، ص ۱۹.

ای علی که جمله عقل و دیده‌ای
بازگو ای باز عرش خوش شکار
چشم تو ادراک غیب آموخته
چون تو بابی آن مدینه علم را
باز باش ای باب هر جویای باب
باز باش ای باب رحمت تا ابد
بازگو ای باز پر افروخته
باز گو ای باز عنقاگیر شاه
امّت وحدی یکی و صد هزار

شمّه‌ای واگو از آنچه دیده‌ای
تا چه دیدی این زمان از کردگار
چشم‌های حاضران بر دوخته
چون شعاعی آفتاب صدق را
تا رسند از تو قشور اندر لباب
بارگاه ماله کُفواً احد
با شه و با ساعدش آموخته
ای سپاه اشکن به خود نی با سپاه
بازگو ای بنده، بازت را شکار

(مولوی)

تازیانه ۱۲۴

تصوّف واقعی چیست؟



ت	=	ترک غیر خدا	توبه	تقوی
ص	=	صبر	صدق	صفا
و	=	وَدّ	ورد	وفا
ف	=	فرد	فکر	فنا ^۱

۱. تحفة المراد، ص ۱۷۴.

تازیانه ۱۲۵

همت‌های بلند



تا در طلب گوهر کانی کانی تا در پی عمر جاودانی جانی
من فاش کنم حقیقت مطلق را هر چیز که در جستن آنی آنی

(بابا افضل کاشانی)

تازیانه ۱۲۶

نماز را کوچک و بی‌اهمیت بشمارید



بعد از وفات امام صادق(ع) ابوبصیر به منزل ایشان رفت و به اُمّ حمیده تسلیت گفت و هر دو گریستند.
ام حمیده گفت: نبودى امام در حال غشوه بود، بعد چشم باز نمود و فرمود همه بستگانم را بیاورید، چون همه به گرد او جمع آمدند فرمود:
إِنَّ شَفَاعَتَنَا لِأَنَّ نَالَ مُسْتَخِفًّا بِالصَّلَاةِ.^۱

تازیانه ۱۲۷

یادگار خداوند



قفل‌هایی ناگشوده مانده بود از کف اِنَّا فَتَحْنَا بَرَكشود

۱. وسائل الشیعه، ج ۳، ص ۱۷.

هست اشارات محمد المراد

اهل معنی را گشاد اندر گشاد

چون خدا اندر نیاید در عیان

نایب حقند این پیغمبران

چون که شد از پیش دیده وصل یار

نایبی باید از او مان یادگار

چون که گل رفت و گلستان در گذشت

نشنوی زان پس ز بلبل سرگذشت

(مولوی)

تازیانه ۱۲۸

علم ولی



مردی به حضور امام رضا(ع) رسید و حدیثی از امام صادق(ع) به عرض رسانید که مضمون آن حدیث چنین بود: دنیا برای صاحب مقام ولایت الهی همانند دانه گردویی متمثل شده که از لحاظ اطلاع به همه شئون آن و از لحاظ اقتدار بر همه جهات آن در اختیارش می‌باشد. حضرت امام رضا(ع) فرمودند: به خدا قسم این مطلب حق است و این حدیث را از کاغذ به پوست منتقل کن که از دوام بیشتری برخوردار باشد.^۱

تازیانه ۱۲۹

توحید



مجموعه کون را به آیین سبق کردیم تصفح ورقاً بعد ورق

۱. بحار الأنوار، مبدأ و معاد (آیت الله جوادی آملی، ص ۸).

حقاً که نخواندیم و ندیدیم در آن جز ذات حق و شئون ذاتیه حق
چشم ما دیده خفاش بود ورنه تو را پرتو حسن به دیوار و دری نیست که نیست
(جامی)
(ملاهادی سبزواری)

تازیانه ۱۳۰

میوه بهشتی

• إِنَّ أَلَدَّ أَثْمَارِ الْجَنَّةِ هِيَ الْمَعَارِفُ الْإِلَهِيَّةِ وَالنَّظَرُ إِلَى وَجْهِ اللَّهِ ذِي الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ.^۱
به راستی که لذیذترین میوه‌های بهشت، معارف الهی است. همچنین نظر به وجه الله صاحب جلال و کرم.

تازیانه ۱۳۱

شب‌های وصال

شب آمد شب که نالد عاشق زار
شب آمد عرصه گیتی کند تنگ
به شب مرغان حق را سوز و ساز است
شب از بی‌دانشان آرام یابد
گهی از دست دل‌گاهی ز دلدار
به فریاد آورد مرغ شباهنگ
به خاک عشق شب روی نیاز است
به شب ارباب دانش کام یابد
(الهی قمشه‌ای)

۱. شرح نهج البلاغه.

تازیانه ۱۳۲

پادشاه نیست گداست

یافت پیری یک درم سیم سیاه
هرکه او محتاج‌تر خواهد فتاد
کرد بسیاری به هر سویی نگاه
از قضا آن روز روز بار بود
پیر رفت و پیش او بنهاد سیم
چون منی را کی به این باشد نیاز
زانکه من بر کس نیافکندم نظر
هیچ مسجد نیست و بازار ای سلیم
از همه درها گدایی می‌کنی
با خود آی آخر دلت از سنگ نیست
گفت بر باید گرفت این را ز راه
این درم اکنون به او خواهیم داد
کس نبُد محتاج‌تر از پادشاه
پادشه در حکم و گیر و دار بود
شاه شد در خشم و گفتا ای لئیم
گفتا ای شاهها مکن قصه دراز
در همه عالم ز تو محتاج‌تر
کز برای تو نمی‌خواهند سیم
تا زمانی پادشاهی می‌کنی
خود تو را زین نامداری ننگ نیست؟^۱

(عطار)

تازیانه ۱۳۳

گفتاری با رسول (ص)

• يَا مُحَمَّدُ: أَنْتَ عَبْدِي وَ أَنَا رَبُّكَ فَإِيَّايَ فَاعْبُدْ و عَلَيَّ فَتَوَكَّلْ فَإِنَّكَ نوري

۱. مصیبت‌نامه.

فِي عِبَادِي وَرَسُولِي إِلَى خَلْقِي.^۱

ای محمد! تویی بنده من و منم پروردگار تو؛ پس منحصرأ مرا بپرست و فقط بر من توکل کن. پس قطعاً تو نور منی در میان بندگانم و پیامبرم به سوی خلقم.

۱۰۴

تازیانه ۱۳۴

غنیمت وقت



• إِنَّ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ يَعْمَلَانِ فِيكَ فَاعْمَلْ فِيهَا وَ يَاخُذَانِ مِنْكَ فَخُذْ مِنْهَا.

(حضرت علی (ع))

به راستی که شب و روز در تو عمل می‌کنند، پس تو هم در آنها کاری کن، چون از تو می‌گیرند تو نیز از آنها بگیر.

با زبان عقربک می‌گفت عُمَرُ می‌روم بشنو صدای پای من

تازیانه ۱۳۵

قرب حق تعالی



• قَالَ مُوسَى: يَا رَبِّ: أَقْرَبُ أَنْتَ فَأُنَاجِيكَ؟ أَمْ بَعِيدُ فَأُنَادِيكَ؟ فَإِنِّي أَحْسُ صَوْتَكَ وَ لَا أَرَاكَ، فَأَيْنَ أَنْتَ؟

۱. عیون اخبار الرضا.

فَقَالَ اللَّهُ: أَنَا خَلَقْتُكَ وَ أَمَامُكَ وَ عَنْ يَمِينِكَ وَ عَنْ شِمَالِكَ يَا مُوسَى أَنَا جَالِسٌ عَبْدِي حِينَ يَذْكُرُنِي وَ أَنَا مَعَهُ إِذَا دَعَانِي.^۱

حضرت موسی (ع) گفت: ای پروردگار! آیا نزدیکی تا با تو نجوی کنم و یا که دوری تا تو را ندا در دهم؛ چه صدای تو را می‌شنوم، ولی تو را نمی‌بینم. پس خداوند فرمود: من پشت سر و در پیشگاه تو دست راست و چپ توام، ای موسی! آنگاه که بنده‌ام یاد من کند من همنشین اویم و آنگاه که درخواست کند با او هستم.

دوست نزدیک‌تر از من به من است وین عجب بین که من از او دورم

چه کنم با که توان گفت که او در کنار من و من مهجورم

(سعدی)

تازیانه ۱۳۶

خود کم‌بینی در درگاه



مرا شیخ دانای مرشد شهاب دو اندرز فرمود در روی آب

یکی آنکه در نفس، خودبین مباش دگر آنکه در جمع بدبین مباش

شنیدم که بگریستی شیخ زار چو برخواندی آیات اصحاب نار

شبی دانم از هول دوزخ نخفت به گوش آمدی صبحگاهی که گفت

۱. میزان الحکمة، ج ۳، ص ۴۱۵.

۱۰۵

چه بودی که دوزخ ز من پر شدی
به آزاد مردی ستودش کسی
جوابش نگر تا چه مردانه گفت
امیدی که دارم به فضل خداست
همی گفت سر در گریبان خجل
طریقت همین است کاهل یقین
کسی گوی دولت ز میدان ربود
مگر دیگران را رهایی بدی
که در راه حق رنج بردی بسی
که چندین ستایش چه گویی بخت
که بر سعی خود تکیه کردن خطاست
چه کردم که بر وی توان بست دل؟
نکوکار بودند و تقصیر بین
که در بند آسایش خلق بود
(سعدی)

تازیانه ۱۳۷

کتاب تکوین و تشریح

قرآن کتاب تشریح و عالم و آدم کتاب تکوین است و همه روی میزان
دقیق آفریده شده: **إِنَّا كُلَّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ**،^۱ همان قلم که عالم و آدم آفرید،
قرآن آفرید که بدین زیبایی نتوان آفرید.

چو قاف قدرتش دم بر قلم زد هزاران نقش بر لوح عدم زد

قرآن، کتاب تدوینی و عالم و آدم، کتاب تکوینی‌اند.

انسان کامل هم عالم است و هم قرآن.

جهان انسان شد و انسان جهانی از این پاکیزه‌تر نبود بیانی^۲
(آیت‌الله حسن زاده آملی)

۱. سوره قمر، آیه ۴۹.

۲. معرفت نفس.

تازیانه ۱۳۸

پرهیز از لغو

مؤمنان

- والذین هم عن اللغو معرضون.^۱ آنانکه از لغو دوری می‌کنند.
 - و اذا سمعوا اللغو اعرضوا عنه...^۲ و چون لغوی را شنیدند از آن اعراض کنند.
- آنجا که لغوی در کار نباشد، رنگ و بوی بهشت را دارد.

مقربان

- لا يسمعون فيها لغواً و لا تأثيماً.^۳ نشنوند آنجا نه لغوی و نه گناهی را.
- ابن سینا رارساله‌ای است به نام رساله عهد که در آن رساله با خداوندش پیمان بسته که مقالات و رمان و افسانه‌های هرزه را هرگز نخواند.

تازیانه ۱۳۹

دنیاکشزار آخرت

آن یکی در پیش شیر دادگر ذمّ دنیا کرد بسیاری مگر
حیدرش گفتا که دنیا نیست بد بد تویی زیرا که دوری از خرد

۱. سوره مؤمنون، آیه ۳.

۲. سوره قصص، آیه ۵۵.

۳. سوره واقعه، آیه ۲۵.

هست دنیا بر مثال کشتزار
زانکه عزّ و دولت دین سر به سر
تخم امروزینه فردا بر دهد
گر ز دنیا این نخواهی بُرد تو
دائماً در غصه خواهی ماند باز
پس نکوتر جای تو دنیای توست
تو، به دنیا در مشو مشغول خویش
چون چنین کردی، تو را دنیا نکوست
هیچ بیکاری نبیند روی او

(عطار)

تازیانه ۱۴۰

وقت استجاب دعا

• خَيْرٌ وَقْتٍ دَعَوْتُكُمْ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ فِيهِ الْأَسْحَارُ وَ تَلَا هَذِهِ الْآيَةَ: «قَوْلُ يَعْقُوبَ: «سَوْفَ أَسْتَعْفِرُ لَكُمْ رَبِّي»^۲ قَالَ آخِرُهُ إِلَى السَّحْرِ.^۳ (حضرت محمد(ص))
بهترین وقت درخواست از خداوند عزّوجلّ در سحرهاست، سپس این آیه را تلاوت فرمود از قول یعقوب: به زودی طلب آمرزش کنم برای شما از پروردگارم. فرمود: تأخیر انداخت دعا را تا سحر فرا رسد.

۲. سورة يوسف، آیه ۹۸.

۱. مصیبت‌نامه.

۳. اصول کافی، ج ۲، ص ۴۷۷.

دعای صبح و آه شب، کلید گنج مقصود است

به این راه و روش می‌رو که با دلدار پیوندی

تازیانه ۱۴۱

دائم الوضو

• مَنْ أَحَدَثَ وَ لَمْ يَتَوَضَّأْ فَقَدْ جَفَانِي، وَ مَنْ أَحَدَثَ وَ تَوَضَّأَ وَ لَمْ يُصَلِّ رَكْعَتَيْنِ فَقَدْ جَفَانِي، وَ مَنْ صَلَّى رَكْعَتَيْنِ وَ لَمْ يَدْعُنِي فَقَدْ جَفَانِي وَ مَنْ أَحَدَثَ وَ تَوَضَّأَ وَ صَلَّى رَكْعَتَيْنِ وَ دَعَانِي فَلَمْ أَجِبْهُ فِي مَا يَسْئَلُ مِنْ أَمْرِ دِينِهِ وَ دُنْيَاهُ فَقَدْ جَفَوْتُهُ وَ لَسْتُ بِرَبِّ جَانِي.^۱ حال که چنین است:

ما از تو نداریم به غیر از تو تمنی حلوا به کسی ده که محبت نچشیده

هر آن کس بی وضو است ولی وضویی نساخت به من جفا نموده و هر آن کس وضویش باطل شد و وضو گرفت و دو رکعت نماز نگذاشت به من جفا نموده و هر آن کس وضو نداشت و وضو ساخت و دو رکعت نماز گذاشت و دعایی ننمود به من جفا کرده و هر آن کس وضو نگرفته بود رفت و وضو ساخت و دو رکعت نماز گذاشت و سپس درخواستی در امر دنیا و آخرتش داشت، اگر من حاجت او را روا نکردم، من به او جفا نمودم و جفا شأن پروردگار نیست.

۱. ارشادالقلوب دیلمی، باب سیزدهم.

تازیانه ۱۴۲

مقایسه‌ای بین عقل و حس

○ چشم

۱. غیر را می‌بیند، ولی خود را نمی‌بیند.
۲. نزدیک را می‌بیند، ولی دور را نمی‌بیند.
۳. بسیار نزدیک را هم نمی‌بیند.
۴. آشکار را می‌بیند و پنهان را نمی‌بیند.
۵. جزئی را می‌بیند و کلی را نمی‌بیند.
۶. متناهی را می‌بیند و غیرمتناهی را نمی‌بیند.
۷. بسیار ریز را نمی‌بیند «درون اتم عالم میکروسکوپی».
۸. اشتباه زیاد دارد.
۹. با کمی نور می‌بیند و در ظلمت از دید باز می‌ماند.

عقل هیچ کدام از نواقص بالا را ندارد.

نور خود به خود دیده نمی‌شود، اما همه چیز دیدارش از برکت آن است.

عقل که در تشخیص اشتباه کند از پندار و آمال و اغراض است که بسا

موانع تشخیصند اما بعد از مرگ هر سه زائل می‌شوند.

- فکشفنا عنک غطاءک فبصرک الیوم حدید.^۱

۱. سوره ق، آیه ۲۲.

برداشتیم از تو پرده و حجابت را و امروز چشمان تو بس بیناست.

- ربنا ابصرنا و سمعنا فارجعنا نعمل صالحاً...^۱

پروردگارا! دیدیم و شنیدیم، ما را بازگردان اعمال نیکی انجام می‌دهیم.

با این حساب عقل را نور بنامیم بس صحیح‌تر است.

عقل خاص، روح نبوی است که چراغ منیرش نام نهاده‌اند.^۲

تازیانه ۱۴۳

قناعت



گر چه گردآلود فقرم شرم باد از همتم گر، به آب چشمه خورشید دامن ترکنم

مرو به خانه ارباب بی‌مروت دهر که گنج عاقبت در سرای خویشان است

دولت فقر خدایا به من ارزانی دار

کاین کرامت سبب حشمت و تمکین من است

گلعداری ز گلستان جهان ما را بس زین چمن سایه آن سرو روان ما را بس

۱. سوره سجده، آیه ۱۲.

۲. اقتباس از مشکوة الانوار امام محمد غزالی.

من همان دم که وضو ساختم از چشمه عشق

چار تکبیر زدم یکسره بر هر چه که هست

ز پادشاه و گدا فارغم به حمدالله

از آن زمان که به این آستان نهادم پای

گنج زر، گر نبود، گنج قناعت باقی است

دژه را تا نبود همت عالی حافظ

طالب چشمه خورشید درخشان نشود

(حافظ)

تازیانه ۱۴۴

حضور در نماز



دو رکعت نماز خفیف با تفکر بهتر از عبادت شیبی است که در آن

تفکر نباشد. (حضرت محمد(ص))

راوی گوید از امام صادق(ع) شنیدم که فرمود: کسی که دو رکعت نماز

بخواند در صورتی که بداند چه می‌گوید در آنها و منصرف شود از ماسوی‌الله

نیست بین او و خداوند گناهی جز آنکه آمرزیده شود.^۱ (امام صادق(ع))

۱. ثواب الاعمال.

تازیانه ۱۴۵



رنج راه



• یا ایهاالانسان ائتک کادحُ الی ربک کدحاً فملاقیه.^۱

الا ای انسان! تو کوشنده‌ای به سوی پروردگارت کوشایی بس دشوار و

سپس او را به ملاقات نشینی.

به بوی نافه‌ای کآخر، صبا زان طره بگشاید

ز تاب جعد مُشکینش چه خون افتاد در دل‌ها

(حافظ)

جمال کعبه مگر عذر رهروان خواهد که جان زنده‌دلان سوخت در بیابانش

(حافظ)

ای که از کوچه معشوقه ما می‌گذری بر حذر باش که سر می‌شکند دیوارش

(حافظ)

عِرض و مال از در میخانه نشاید اندوخت

هر که این آب خورد رخت به دریا فکنش

هر که ترسد ز ملال، اندوه عشقش نه حلال

سر ما و قدمش یا لب ما و دهنش

(حافظ)

۱. سورة انشقاق، آیه ۶.

جان به بوسی می‌دهد آن شهریار
 ابذلوا ارواحکم یا عاشقین
 رنج راحت دان چو شد مطلب بزرگ
 داند این را، هر که زین ره آگه است
 گوی دولت آن سعادت‌مند برد
 گر همی خواهی حیات و عیش خوش
 در جوانی کن نثار دوست جان
 پیر چون گشتی گران‌جانی مکن

الحق ای عشاق کآسان گشت کار
 إن تکنونوا فی هواکم صادقین
 گرد گله توتیای چشم‌گرگ
 کاین وجود همنشین سدّ ره است
 کاو به پای دلبر خود جان سپرد
 گاو^۱ نفس خویش را اول بگش
 رو عوان^۲ باین ذالک^۳ را بخوان
 گوسفند پیر قربانی مکن^۳
 (شیخ بهایی)

تازیانه ۱۴۶

ادامه مراقبه

حاج میرزا حسین قاضی از شاگردان مرحوم میرزا شیرازی بود، چون از نزد میرزا خواست خداحافظی کند و به تبریز رود، مرحوم میرزا به او گفت: سعی کن حالا که می‌روی شبانروزی یک ساعت به خود پردازی. بعد از چند سال به تبریز آمد و از بستگانش احوال او را جویاگشت. در جواب گفتند: آقا! آن یک ساعت تبدیل به بیست و چهار ساعت شده او همواره در مراقبت و عزلت است و این حاج میرزا حسین پدر عارف بزرگوار علی قاضی است.

۱. سوره بقره، آیه ۶۷: إن الله يأمرکم أن تذبحوا بقرة.

۲. سوره بقره، آیه ۶۸.

۳. نان و حلوا.

۱. نامه‌ها و برنامه‌ها، ص ۲۸.

تازیانه ۱۴۷

زهد الهی قمشه‌ای

الهی قمشه‌ای مردی بسیار قانع و زاهد بود، مُلبَس عادی و مسکنش عادی تر بود، سقف خانه‌اش حصیر و چوب هیزمی بود، برق نکشیده بود و می‌فرمود: ما برق را در پشت بام کشیده‌ایم. مرادش لامپ‌های گوناگون سقف مینایی آسمان یعنی ستارگان بود.

بس که شد شهید قناعت، فرش در کاشانه‌ام

نیشکر گردد اگر پیچی حصیر خانه‌ام

(آیت الله حسن زاده آملی)

تازیانه ۱۴۸

اهمیت ذکر تهلیل

در روز رستاخیز هر کار نیک سنجیده شود جز گواهی دادن به «لا اله الا الله» که آن را در ترازو نهند، چه اگر در ترازو رود آسمان‌ها و زمین هفتگانه با وی برابری نکنند.^۱

(حضرت محمد(ص))

تازیانه ۱۴۹

همرنگی با شیطان یا خدا



چون پری غالب شود بر آدمی
هر چه گوید او، پری گفته بُود
چون پری را این دم و قانون بود
رنگ آهن محورنگ آتش است
چون به سرخی گشت همچون زرّ کان
شد ز رنگ و طبع آتش محتشم
آتش من گر تو را شک است و ظنّ
آدمی چون نور گیرد از خدا
غم شود از مرد و صف مردمی
زان سری نه زین سری گفته بود
کردگار آن پری را چون بود
ز آتشی می لافد و خامش وش است
پس آن نار است لافش بی زبان
گوید او من آتشم من آتشم
آزمون کن دست خودت بر من بزن
هست مسجود ملائک زاجتبا
(مولوی)

دو دهان داریم گویا همچو نی
یک دهان نالان شده سوی شما
لیک داند آنکه او را منظر است
دم به دم این نای از دم‌های اوست
یک دهان پیداست در لب‌های وی
های و هوایی درفکنده در سما
کاین دهان این سری هم زان سر است
های و هوی روح از هیهای اوست
(مولوی)

در پس آینه طوطی صفتم داشته‌اند
آنچه استاد ازل گفت بگو، می‌گویم
(حافظ)

۱. سوره کُهِف، آیات ۱۰۳ - ۱۰۴.

تازیانه ۱۵۰

زیانکارترین کس



• قل هل ننبئکم بالآخسرین اعمالا * الذین ضلّ سعیم فی الحیات
الدنیا و هم یحسبون أنّهم یحسنون صنعا.^۱
بگو خواهید تا از زیانکارترین کس شما را خبر دهم. هم آنان که عمرشان
منحصراً در کسب دنیای فانی به کار بردند و می‌پندارند که کاری بس
نیکو می‌نمایند.

آن کس که نداند و نداند که نداند در جهل مرکب ابدالدهر بماند

تازیانه ۱۵۱

دنیاطلب



• مَنْ أَصْبَحَ وَ أَمْسَى وَ الدُّنْیَا هُمُّهُ، جَعَلَ اللهُ تَعَالَى الْفَقْرَ بَيْنَ عَيْنَيْهِ وَ شَعَثَ
أَمْرَهُ وَ لَمْ يَتَلْ مِنْ الدُّنْیَا إِلَّا مَا قَسَمَ اللهُ لَهُ.
وَ مَنْ أَصْبَحَ وَ أَمْسَى وَ الْآخِرَةُ أَكْبَرُ هُمِّهِ جَعَلَ اللهُ الْغِنَى فِي قَلْبِهِ وَ جَمَعَ لَهُ أَمْرَهُ.
هر آن کس صبح و شام کند و دنیا همّت و هدف او باشد، خداوند فقر را
برای او مقدر فرماید و کار او را در هم نماید و از دنیا فقط به آنچه برای او

خدایش مقدر فرموده نائل آید، اما آن که صبح و شام کند در حالیکه آخرت بزرگ‌ترین هم او باشد، خداوند بی‌نیازی را در دل او قرار دهد و کار او را سامان بخشد.^۱

(امام صادق(ع))

تازیانه ۱۵۲

دردهای دل امیرالمؤمنین

مصطفی جایی فرود آمد به راه	گفت آب آرید لشکر را ز چاه
رفت مردی باز آمد در شتاب	گفت پر خون است چاه و نیست آب
گفت پنداری ز درد کار خویش	مرتضی با چاه گفت اسرار خویش
چاه چون بشنید آن تابش نبود	لاجرم پر خون شد و آبش نبود

تازیانه ۱۵۳

سجودی دوگانه

در خلق سماوات، آیتی است مرئوس تبصر را که او را مضطر می‌سازد به سجود مرخالت آن را و سجود دو باشد: یکی سجود قلب مؤمن و این سجودی است که هرگز سر از آن بر ندارد و دیگر سجود جسد است و آن این

۱. مجله معارف، شماره ۵.

سجود معروف است و عجب دارم از کسی که وی را دیده باز باشد و نظر در خلق آسمان کند و عجائب عالم ببیند و دلش بر جای ماند.^۱

(عبدالله قطب شیرازی)

تازیانه ۱۵۴

جاودانه‌ها

هر جسم در اثر استعمال کهن و فرسوده می‌شود که نمودار آن چشم و گوش و دست و پا است؛ در حالی که عقل به مرور و ایام قوی‌تر می‌شود و این دلیل بر آن است که روح انسان ذاتی مجرد از ماده است.

آنچه در آیینه جوان ببیند	پییر در خشت خام آن ببیند
با سرشتت چه‌ها که همراه است	خنک آن را که از خود آگاه است
گوهری در میان این سنگ است	یوسفی در میان این چاه است
پس این کوه، قرص خورشید است	زیر این ابر زهره و ماه است ^۲

تازیانه ۱۵۵

صور ذهنی

هر صورتی را که در خلوت بر تو متجلی شد و می‌گویی: «انا الله» تو بگو:

۱. مکاتیب، مکتوب ۲۸۸.

۲. برداشتی از درس ۱۰۹ معرفت نفس، آیت‌الله حسن‌زاده املی.

«انت بالله» و صورتی را که دیدی به خاطر بسیار، ولی بدان مشغول مشو و به ذکرت پرداز.^۱

تازیانه ۱۵۶

وجود و ماهیت

هر آنچه در عالم وجود دارد، همه را یک مفهوم در بر گرفته و آن کلمه «هستی» است که در همه چیز این مفهوم مشترک است. چون در عالم هست‌ها، بی‌نهایت هستند، ناچار مفهوم دیگری باید داشته باشند که هر یک را از دیگری جدا سازد که آن معنی مختص بدان شیء و حد آن را معین نماید. این مفهوم را ماهیات گویند. هستی با آن که بدیهی است، ولی گنه آن مجهول ابدی است و آن سرالله است که برای جز او مجهول است. ماهیت هستی شدت و ضعف دارد.^۲

تازیانه ۱۵۷

کیفیت ماهیات

(الف) ماهیات همه حادثند و سبقت عدم بر وجود ذاتی همه ممکنات است، زیرا معنی ممکن مقدم بودن عدم است بر وجود آنها.

۱. رسائل ابن عربی.

۲. با استفاده از فص ۱ فصوص فارابی.

(ب) عدمیت مرتبه ذات آنهاست و وجود در مرتبه بعد است. پس جهت عدم ماهیت مقدم بر وجود است و این همان معنی حدوث است و مقدم بودن نه تنها در زمان بلکه در ذات ماهیت است، پس حدوث ذاتی است نه زمانی.

(ج) پس ماهیات ممکنه بهره‌شان از ذات خود، عدم است و از ذات علت، وجود و هستی است پس امری که از جهت ذات شیء حاصل است مقدم است بر امری که از غیر می‌رسد.

(د) همچنان که توجه به شیء نور را در معرض نسیان قرار می‌دهد و حال آنکه مظهر آن بود؛ خداوند تعالی با فعلش که تجلی اوست خود در نسیان ما قرار می‌گیرد: يَا مَنْ تَجَلَّى بِفِعْلِهِ لِحَلْفِهِ وَ اِخْتَجَبَ عَنْ خَلْقِهِ بِفِعْلِهِ.^۱

(حضرت علی(ع))

تازیانه ۱۵۸

توحید افعال

چه خوب است در آیات قرآن توجه کردن یکی این آیه:

• وَ مَا بِكُمْ مِنْ نِعْمَةٍ فَمِنَ اللَّهِ.^۲

با آنکه هر نعمت که دارید همه از خداست.

نه تنها در ابتدا نعمت از اوست که چون او مالک هر نعمتی است، بقای

۱. برداشت از فص سوم فارابی.

۲. سوره نحل، آیه ۵۳.

نعمت نیز از اوست و هم اوست مالک الملک حقیقی، پس لازم است که سالک همه نعمت‌ها را امانت داند و طبق «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُوَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا»^۱ به راستی که خداوند امر می‌کند شما را که امانات را به صاحبش رد کنید. چه خوب است که قبل از مرگ آدمی امانات را به صاحبش رد کند.^۲ (آیت‌الاجوادئ‌آملی)

تازیانه ۱۵۹

روزنه‌ای به ملکوت

گمان که روزن دل به ملکوت در خواب و بی‌مرگ گشاده نگردد که این چنین نیست بلکه اگر در بیداری خویشتن را ریاضت کند و دل را از دست غضب و شهوت و اخلاق بد این جهان بیرون کند و به جای خالی نشیند و چشم فراز کند و حواس معطل دارد و دل را به عالم ملکوت مناسبت دهد، بدان که الله بر دوام گوید به دل نه به زبان تا چنان شود که از خویشتن بی‌خبر شود و از همه عالم و از هیچ چیز خبر ندارد مگر از خدای تعالی چون چنین باشد، اگر چه بیدار بود، روزن دل گشاده گردد و آنچه در خواب بینند دیگران او در بیداری بیند و ارواح فرشتگان در صورت‌های نیکوروی بروی پدیدار آید و پیامبران را دیدن گیرد و از ایشان فایده‌ها برد و مددها یابد و ملکوت زمین و آسمان به وی نمایند.^۳ (ابوحامد غزالی)

۲. ولایت در قرآن.

۱. سوره نساء، آیه ۵۸.

۳. کیمیای سعادت.

تازیانه ۱۶۰

ابدان برزخی

روح را توحید الله خوش تر است
آن تویی که بی‌بدن داری بدن
روح دارد بی‌بدن بس کار و بار
باش تا مرغ از قفس آید برون
غیر ظاهر دست و پای دیگر است
پس مترس از جسم، جان بیرون شدن
مرغ باشد در قفس بس بی‌قرار
تا ببینی هفت چرخ او را زبون

(مولوی)

تازیانه ۱۶۱

عشق حق

عشق آمد و شد چو خونم اندر رگ و پوست
اجزای وجودم همگی دوست گرفت
تا کرد مرا تهی و پر کرد ز دوست
نامی است ز من بر من و باقی همه اوست

فردا که به حشر اندر آید زن و مرد
من عشق تو را به کف نهم پیش آرم
از بیم حساب روی‌ها گردد زرد
گویم که حساب من از این باید کرد

در سینۀ هر که ذره‌ای دل باشد
با زلف چو زنجیر گره در گرهت
از عشق تو زندگیش مشکل باشد
دیوانه کسی بود که عاقل باشد

(ابوسعید ابوالخیر)

تازیانه ۱۶۲

انسان، صورت مرآتیه حق تعالی



در نظر اهل معرفت، مرآت به معنی صورتی که در آینه است نه شیشه و جیوه. کسی که قبول کرد «فَاللَّهُ هُوَ الْوَلِيُّ^۱، هُوَ الْوَلِيُّ الْحَمِيدُ^۲»، آن کس که می‌گوید: من بر قوای خود ولایت دارم در کوچه اول است.

کسی به توحید افعالی رسیده که بداند آدمی در تمام شئون، مرآت حق تعالی است. چگونه صورت مرآتیه اگر بخواهد سخن گوید می‌گوید: من مظهر صاحب صورتم. آدمی در تمام شئون مظهر حق تعالی است بنابراین نه تنها می‌گوید: «أَمَّنْ يَمْلِكُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ» بل می‌گوید: «إِنَّ صَلَاتِي وَنَسْكَي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ»^۳، هَم مِلْكٌ وَ هَم مَلِكٌ^۴. (آیت‌الله جوادی آملی)

تازیانه ۱۶۳

بی‌صبری



از خدایت چاره است از قوت نیست
از خدایت چاره است از قوت نیست
ای که صبر نیست از دنیای دون
صبر چون داری ز نعم الماهدون؟
ای که صبر نیست از پاک و پلید
صبر چون داری از آن کت آفرید؟

۲. سوره شورا، آیه ۲۸.

۴. ولایت در قرآن.

۱. سوره شورا، آیه ۹.

۳. سوره انعام، آیه ۱۶۲.

ای که صبر نیست از ناز و نعیم
صبر چون داری ز حیی ذوالمنن؟
کس خلیلی کاو برون آمد ز غار
گفت هذا رب هان کو کردگار؟
من نخواهم در دو عالم بنگریست
تا ندانم کاین دو مجلس آن کیست؟
بی‌تماشای صفت‌های خدا
گر خورم نان در گلو گیرد مرا
چون گوارد لقمه بی‌دیدار او؟
بی‌تماشای گل رخسار او؟
جز به امید خدا زین آبخور
کی خورد یک لحظه غیر از گاو و خر

(مولوی)

تازیانه ۱۶۴

خوشا به حال



• طوبی لِمَنْ أَخْلَصَ لِلَّهِ الْعِبَادَةَ وَالِدُعَاءَ، وَ لَمْ يَسْتَعْلِ قَلْبُهُ بِمَا تَرَى عَيْنَاهُ،
وَ لَمْ يَنْسَ ذِكْرَ اللَّهِ بِمَا تَسْمَعُ أُذُنَاهُ، وَ لَمْ يَحْزَنْ صَدْرُهُ بِمَا أَعْطَى غَيْرَهُ.^۱

(حضرت علی (ع))

خوشا بر آن کس که خالص نموده عبادت و دعایش را برای خدا و دلش را به آنچه می‌بیند مشغول نمی‌دارد، با آنچه می‌شنود یاد خدا را فراموش نمی‌کند و به آنچه به دیگران داده شده غمی به دلش راه نمی‌یابد.

۱. بحار، ج ۷۰، ص ۲۲۹.

تازیانه ۱۶۵

چند اندرز از حافظ



- چنان بزی که اگر خاک ره شوی کس را
غبار خاطری از رهگذار ما نرسد

- خوشا دلی که مدام از پی نظر نرود
به هر رهش که بخوانند بی خبر نرود
دلا مباحش چنین هرزه گرد و هر جایی
که هیچ کار ز پیشت بدین هنر نرود

- تو بندگی چو گدایان به شرط مزد مکن
که خواجه خود صفت بنده پروری داند

- شستشویی کن و وانگه به خرابات خرام
تا نگرده ز تو این دیر خراب آلوده

- دزه را تا نبود همت عالی حافظ
طالب چشمه خورشید درخشان نشود

- به طهارت گذران منزل پیری و مکن
خلعت شیب چو تشریف شباب آلوده

- وصال او، ز عمر جاودان به
خداوندا مرا آن ده، که آن به
دلا دایم گدای کوی او باش
به حکم آنکه دولت جاودان به
به داغ بندگی مردن، در این ره
به جان او، که از ملک جهان به

تازیانه ۱۶۶

خشوع



- الم یأْن للذین آمنوا أَنْ تخشع قلوبهم لذكر الله و ما نزل من الحق...^۱
آیا نرسیده است زمانی برای گروندگان که دل‌هاشان خاشع گردد برای یاد خداوند و آنچه نازل شده است از ناحیه حق تعالی؟
- و یخزّون للذّقان یبکون و یزیدهم خشوعاً.^۲
و چهره‌ها به خاک مالند و می‌گیرند و برترشان از پروردگار همی‌افزایند.
- یدعوننا رغباً و رهباً و كانوا لنا خاشعین.^۳
می‌خوانند ما را در حال امید و بیم و بودند ما را ترسان.
- لا ایمانَ الاّ بالعملِ، و لا عملَ الاّ بالیقینِ و لا یقینَ الاّ بالخُشوعِ.^۴
(امام صادق(ع))
- عَلَامَتُ الْخَاشِعِ فَرْبَعَةٌ: مُرَاقَبَةُ اللَّهِ فِي السِّرِّ وَالْعَلَانِيَةِ وَ رُكُوبُ الْجَمِيلِ وَ التَّفَكُّرُ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ الْمُنَاجَاةُ لِلَّهِ.^۵
(حضرت محمد(ص))
بنده خاشع را چهار نشان است: مراقبت خداوند در پنهان و آشکار، انجام خیرات و اندیشه روز واپسین و مناجات با خداوند.

۱. سوره اسرئ، آیه ۱۰۹.

۲. بحار، ج ۷۸.

۳. سوره حدید، آیه ۱۶.

۴. سوره انبیاء، آیه ۹۰.

۵. تحف العقول.

تازیانه ۱۶۷

دنیا برای آدمی است، آدمی برای چه؟



هر چیزی را برای کاری آفریده‌اند، دُرّ برای دست آدمی و خرمهره برای گردن خر، اگر دُرّ را در گردن خر آویزند ظلم باشد بر آن، هم چنین آدمی را برای بندگی خدای عزوجل آفریدند. چون بندگی طبع کند، ظلم کرده باشد بر خود.

پادشاهی بر حکیمی گفت: از من چیزی خواه. گفت: تو بنده بنده منی. چه حدّ آن دارد که از تو چیزی خواهم؟ گفت: چگونه است این؟ گفت تو بنده حرص و آزو دنیایی و این هر سه بنده منند. پس تو بنده بنده من باشی. آدمی، سید و آقای دنیاست، چون بنده آن شود، بس ظلم که با خود کرده باشد.^۱
(عبدالله قطب شیرازی)

تازیانه ۱۶۸

دلبر بهتر یا دلبر آفرین؟



ای دوست شکر بهتر، یا آنکه شکر سازد؟

خوبی قمر بهتر، یا آنکه قمر سازد؟

۱. مکاتیب، نامه ۲۶۱.

۱. کنز العمال.

ای باغ تویی خوش تر، یا گلشن و گل در تو

یا آنکه برآرد گل، صد نرگس تر سازد؟

ای عقل تو به باشی، در دانش و در بینش

یا آنکه به هر لحظه، صد عقل و نظر سازد؟

دریای دل از لطفش پر خسرو و شیرین است

وز قطره اندیشه، صد گونه گهر سازد

(مولوی)

تازیانه ۱۶۹

ملاک الامر خواتمه



• إِنَّ الرَّجُلَ لَيَعْمَلُ الزَّمَنَ الطَّوِيلَ بِعَمَلِ أَهْلِ الْجَنَّةِ ثُمَّ يُخْتَمُ لَهُ بِعَمَلِ أَهْلِ النَّارِ وَإِنَّ الرَّجُلَ لَيَعْمَلُ الزَّمَنَ الطَّوِيلَ بِعَمَلِ أَهْلِ النَّارِ ثُمَّ يُخْتَمُ عَمَلُهُ بِعَمَلِ أَهْلِ الْجَنَّةِ.^۱
(حضرت محمد(ص))

به راستی که مردی عمل می‌کند زمانی دراز عمل بهشتیان، سپس کارش با عمل اهل جهنم خاتمه می‌یابد و مردی زمانی دراز با عمل اهل دوزخ عمل می‌کند و در خاتمه با عمل بهشتیان کارش خاتمه می‌یابد.

غزه مشوکه مرکب مردان مرد را در تنگنای بادیه پی‌ها بریده‌اند
نومید هم مباش که رندان جرعه‌نوش گاهی به یک ترانه به منزل رسیده‌اند

تازیانه ۱۷۰

بهتر از خدا چه؟



همه را بیازمودم ز تو خوش‌ترم نیامد

چو فرو شدم به دریا، چو تو گوهرم نیامد

سر خمره‌ها گشودم ز هزار خم چشیدم

چو شراب سرکش تو به لب و سرم نیامد

چه عجب که در دل من، گل و یاسمین بخندد

که صنوبر لطیفی، چو تو در برم نیامد

(مولوی)

تازیانه ۱۷۱

عشق به دنیا



بدان که انسان چون ولیده همین عالم طبیعت است و مادر او همین دنیا است و اولاد این آب و خاک است، حبّ این دنیا در قلبش از اول نشو و نما مفروش می‌کند و هر آنچه بزرگ‌تر شود این محبّت در دل او نمو می‌کند و دل‌بستگی او رو به ازدیاد گذارد و چون این عالم را محلّ التذاذات خود می‌پندارد مردن را اسباب انقطاع از آنها می‌داند.^۱

(امام خمینی (ره))

۱. اربعین حدیث، ص ۱۲۰.

آدمی پیر چو شد حرص جوان می‌گردد خواب در وقت سحرگاه گران می‌گردد

(صائب تبریزی)

ریشه نخل که‌نسال از جوان افزون‌تر است

بیشتر دل‌بستگی باشد به دنیا پیر را

(صائب تبریزی)

تازیانه ۱۷۲

توحید



پیش او «حق تعالی» دو «آنا» نمی‌گنجد. تو آناگویی و او آنا. یا تو بمیر پیش او یا او پیش تو بمیرد تا دویی نماند، اما آنک او بمیرد امکان ندارد نه در خارج و نه در ذهن که او «هُوَ الْحَيُّ الَّذِي لَا يَمُوتُ»، اوست زنده‌ای که نخواهد مرد. او را آن لطف هست که اگر امکان بودی برای تو بمردی تا دویی برخاستی. اکنون چون مردن او ممکن نیست تو بمیر تا او بر تو تجلی کند و دویی برخیزد.^۱

(جلال‌الدین محمد مولوی)

منظور از مردن پیش او رد کردن امانات است، قبل از آنکه آنها را بگیرند.

«موتوا قَبْلَ أَنْ تَمُوتُوا».

(امیرالمؤمنین)

۱. فیه ما فیه.

تازیانه ۱۷۳

آنچه خوش است



ز دام طبیعت پریدن خوش است
 به کاخ تجرد نشستن نکوست
 می عشق نوشیدن از دست یار
 نسیمی وزد تا ز باغ وصال
 تو ای خوش‌نوا مرغ باغ الست
 پر و بال دانش گشودن نکوست
 از این شهر و این خانه تا کوی دوست
 از این دیو و دد مردم پرغرور
 همه شب به امید صبح وصال
 الهی ز شوق غزالان عشق
 (الهی قمشه‌ای)

تازیانه ۱۷۴

سه حیات بخش



• إِنَّ شَيْئًا أَحْبَبْتُكَ بِأَبْوَابِ الْخَيْرِ؟ قَالَ: نَعَمْ جُعِلْتُ فِدَاكَ. قَالَ: أَلَصُّوْمُ جُنَّةٌ مِنَ النَّارِ، أَلصَّدَقَةُ تَذْهَبُ بِالْخَطِيئَةِ وَ قِيَامُ الرَّجُلِ فِي جَوْفِ اللَّيْلِ بِذِكْرِ اللَّهِ. ^۱ (امام‌باقر(ع))
 خواهی تو را خبر دهم به درهای خیر؟ عرض کرد: آری جانم فدایت.

۱. اصول کافی، ج ۲.

فرمود: روزه سپر آتش است و بخشش، گناهان را محو می‌کند و سومی
 برخاستن در دل شب برای یاد خدا.

تازیانه ۱۷۵

عارف کیست؟



ابن سینا در نمط نهم اشارات عارف را این‌گونه وصف می‌کند:
 «وَالْمُنْصَرَفُ بِفِكْرِهِ إِلَى قُدْسِ الْجَبَرُوتِ».

طبعاً چنین کس را مقام عندیت است یعنی عندالهی است. به قول جناب سعدی:
 هرگز وجود حاضر غائب شنیده‌ای؟! من در میان جمع و دلم جای دیگر است
 الهی همنشین از همنشین رنگ می‌گیرد. خوش به حال آن کس که با تو
 همنشین است. صِبْغَةَ اللَّهِ وَ مَنْ أَحْسَنُ مِنْ اللَّهِ صِبْغَةً^۱؛ رنگ آمیزی خدا
 راست، که به مارنگ ایمان و سیرت توحید بخشید و هیچ رنگی بهتر از ایمان به
 خدا نیست و سپس می‌فرماید: «مُسْتَدِيمًا بِشُرُوقِ نُورِ الْحَقِّ فِي سِرِّهِ».

آری استقامت و استقامت می‌خواهد. إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبَّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا.^۲
 هیزم‌تر در جوار آتش با استقامت تبدیل به آتش می‌شود و هر آنچه بدون
 استقامت حاصل شده حال است نه ملکه و مکاشفات و القائنات سبوحی که تَنْزَلُ
 عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ^۳ اشارت به آن است از ملکه حاصل می‌شود و تعریف دیگر
 فرمایش جناب امیرالمؤمنین است:

۱. سوره بقره، آیه ۱۲۸.

۲. سوره فصلت، آیه ۳۰.

۳. همان.

• اللَّهُمَّ نَوِّزْ ظَاهِرِي بِطَاعَتِكَ وَ بَاطِنِي بِمَحَبَّتِكَ وَ قَلْبِي بِمَعْرِفَتِكَ وَ رُوحِي بِمُشَاهَدَتِكَ وَ سِرِّي بِاسْتِقْلَالِ اِتِّصَالِ حَضْرَتِكَ يَا ذَا الْجَلَالِ وَالْاِكْرَامِ.

(آیت‌الله حسن زاده آملی)

تازیانه ۱۷۶

استقامت در شعر حافظ



• ان الذین قالو ربنا الله ثم استقاموا.^۱

به کام تا نرساند مرا لبش چون نای
نصیحت همه عالم به گوش من باد است

به آستان تو مشکل توان رسید آری
عروج بر فلک سروری به دشواری است

بخت از دهان دوست نشانم نمی‌دهد
مردم ز اشتیاق و در این پرده راه نیست
دولت خبر ز راز نهانم نمی‌دهد
یا هست و پرده‌دار نشانم نمی‌دهد

به سر جام جم آنکه نظر توانی کرد
گل مراد تو آنکه نقاب بگشاید
که خاک می‌کده کحل بصر توانی کرد
که خدمتش چو نسیم سحر توانی کرد
تو کز سرای طبیعت نمی‌روی بیرون
کجا به کوی حقیقت گذر توانی کرد

چو خامه بر خط فرمان او سر طاعت
به پای بوس تو دست کسی رسید که او
نهاده‌ایم مگر او به تیغ بردارد
چو آستانه بدین در همیشه سر دارد

۱. سورة فضلت، آیه ۳۰.

گر چه وصالش نه به کوشش دهند
هر قدر ای دل که توانی بکوش
گوش من و حلقه گیسوی یار
روی من و خاک در می فروش

در این شب سیاهم گم گشت راه مقصود
از گوشه‌ای برون آی ای کوکب هدایت
از هر طرف که رفتم جز حیرتم نیفزود
زنهار از این بیابان وین راه بی‌نهایت
این راه را نهایت صورت نمی‌توان بست
کیش صد هزار منزل پیش است در بدایت

تازیانه ۱۷۷

ملاصدرا و انزوا



چون حال را بر این منوال دیدم که دیار از شناسندگان قدر اسرار و علوم
احرار خالی است و دانستم که علم و اسرار آن مندرس شده است و حق و
انوار حق در پرده افتاده است و سیرت عادلان از میان برخاسته و آراء باطله
شیوع یافته است و چشمه آب حیات خوشیده و تجارت مردم زمان زیان به
بار آورده و چهره‌هاشان از پس شادابی در هم ریخته و افسرده شده است و
سرانجام کارشان به زیان کشیده از مردم روزگار کنار گرفتم و دامن از
صحبتشان فرا چیدم.^۱

۱. اسفار اربعه، آغاز کتاب.

چون بر این حال استتار و انزوا و گمنامی و کناره‌گزینی زمانی مدید و مدتی طولانی برآمد، سرانجام جانم با مجاهدات درونیم شعله‌ور شد و قلبم به مدد ریاضت‌ها ملتهب و منور گردید، چنانکه جانم را انوار روشنایی ملکوت در خود فروگرفت و همه اسراری را که تا آن زمان به برهان عقل شناخته بودم اکنون به شهود و عیان بر من روشن شده است.^۱

تازیانه ۱۷۸

اندرزی از ابو حامد محمد غزالی

ای فرزند! این علم بی عمل دیوانگی است و عمل بی علم هم بیگانگی. علمی که امروز تو را از معصیت باز ندارد و در طاعت ندارد فردا تو را از آتش دوزخ هم باز ندارد، اگر امروز عمل نکنی و تدارک روزگار گذشته ننمایی فردای قیامت گویی: «فَارْجِعْنَا نَعْمَلْ صَالِحًا^۲؛ ما را به دنیا بازگردان تا عمل صالح انجام دهیم». پس با تو گویند: ای احمق! تو خود از آنجا می‌آیی.^۳ (امام محمد غزالی)

تازیانه ۱۷۹

دیدگاه اولیاء

• إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ هُمُ الَّذِينَ نَظَرُوا إِلَىٰ بَاطِنِ الدُّنْيَا إِذَا نَظَرَ النَّاسُ إِلَىٰ ظَاهِرِهَا وَاسْتَعْلَمُوا بِآجَالِهَا إِذَا اسْتَعْلَمَ النَّاسُ بِعَاجِلِهَا.^۴
(امیر المؤمنین)

۱. اسفار اربعه، ص ۲۳۳.

۲. سوره سجده، آیه ۱۲.

۳. نهج البلاغه، حکمت ۴۲۴.

۴. مکاتیب.

به راستی که اولیای خداوند آنانند که به باطن دنیا می‌نگرند، همان‌گونه که مردم به ظاهر آن می‌نگرند. آنگاه که مردم به ظاهر زودگذر دنیا نگرانند، اینان به آینده و جهان دیگر می‌اندیشند.

تازیانه ۱۸۰

منزل عشاق

باده صاحب‌دلان را جام نیست	روز هجر عاشقان را شام نیست
عاشقان را در زمین و آسمان	بی‌می و معشوق و عشق آرام نیست
کام می‌خواهی مکن دعوی عشق	عاشق آن باشد که او را کام نیست
پخته شو در آتش عشق ای پسر	عشق‌بازی کار مرد خام نیست
کشته‌گان عشق را اندر بهشت	خوبتر از عشق حق انعام نیست
خویشتن را قید کن در دام عشق	نیست عاشق هر که اندر دام نیست
منزل عاشق برون است از دو کون	جای او بغداد و مصر و شام نیست

(احمد جام)

تازیانه ۱۸۱

جمال مطلوب روح

روح انسانی در عالم مجردات پیش از ورود به دنیا حقیقت زیبایی

و حسن مطلق را پی برده و مشاهده نموده است. پس در این دنیا چون حسن ظاهری و مجازی را می‌بیند از آن جمال مطلق که در پیش با آن آشنا شده بود یاد می‌کند، غم هجران به او دست می‌دهد و هوای عشق او را برمی‌دارد، فریفته جمال می‌شود و همانند مرغی است که می‌خواهد از قفس عالم طبع پرواز کند. بنابراین عواطف و عوامل محبت همه همان شوق لقای حق است.

اما عشق جسمانی مانند حُسن صوری مجازی است، اما عشق حقیقی سودایی است که بر سر حکیم می‌زند. هم چنانکه عشق مجازی سبب خروج جسم از عقیمی و تولد فرزند و مایه بقای نوع است، عشق حقیقی نیز روح و عقل را از عقیمی رهایی داده مایه ادراک اشراقی و دریافتن زندگانی جاودانی یعنی نیل به معرفت جمال حقیقت و خیر مطلق و زندگانی روحانی می‌گردد. آدمی به کمال و دانش آنگاه رسد که به تعقل واصل و به مشاهده جمال او نائل آید.^۱

عشق‌ها گر زین سر و گر زان سر است عاقبت ما را بدان شه رهبر است
(مولوی)

تازیانه ۱۸۲

دنیا از نظر حافظ



آنکه را خوابگه آخر به دو مشتکی خاک است گوچه حاجت که بر افلاک کِشی ایوان را

۱. سیر حکمت در اروپا، ج ۱، ص ۲۰.

می خور که هر که آخر کار جهان بدید از غم سبک برآمد و رطل گران گرفت

هر وقت خوش که دست دهد مغنم شمار

کس را وقوف نیست که انجام کار چیست؟

پیوند عمر بسته به مویی است هوشدار

غمخوار خویش باش غم کار و بار چیست؟

خوش عروسی است جهان از ره صورت لیکن

هر که پیوست بدو عمر خوشش کابین بود

دریغ قافله امن کآنچنان رفتند که گردشان به هوای دیار ما نرسید

ز حسرت لب شیرین هنوز می‌بینم که لاله می‌دمد از خون دیده فرهاد

مگر که لاله بدانست بی‌وفایی دهر که تا بزاد و بشد جام می ز کف ننهاد

که آگه است که کاوس و کی کجا رفتند که واقف است که چون رفت تخت جم بر باد؟

نه عمر خضر بماند و نه ملک اسکندر نزاع بر سر دنیای دون مکن درویش

سماط دهر دون‌پرور ندارد شهید آسایش

مذاق حرص و آز ای دل بشوی از تلخ و از شورش

تازیانه ۱۸۳

جمال کیست در آرایش طبیعت؟



۱۴۰

مگر می‌کرد درویشی نگاهی
کواکب دید چون شمع شب‌افروز
تو گویی اختران استاده‌اندی
که هان ای خاکیان هشیار باشید
رخ درویش بیدل زین نظاره
که یارب بام زندانت چنین است
ندانم بام ایوانت چه سان است
بر این دریای پر درّ الهی
که شب از نور ایشان گشته چون روز
زبان با خاکیان بگشاده‌اندی
بر این درگه شبی بیدار باشید
ز چشمش دَرّ فشان شد چون ستاره
که گویی چون نگارستان چین است
که زندان بام، همچون بوستان است

(عطار)

پنبه برون کن ز گوش عقل و بصر را مپوش
کان صنم حله پوش سوی بصر می‌رود
(مولوی)

خیز تا بر کلک این نقاش، جان افشان کنیم

کاین همه نقش عجب در گردش پرگار داشت

(حافظ)

مراد ما ز تماشای باغ عالم چیست؟
به دست مردم چشم از رخ تو گل چیدن
(حافظ)

برگ درختان سبز در نظر هوشیار

(سعدی)

دهد نطفه را صورتی چون پری

که کرده است بر آب صورتگری

(سعدی)

گر به اقلیم عشق روی آری
بر همه اهل آن زمین به مراد
آنچه نشنیده گوشت، آن شنوی
دل هر ذره‌ای که بشکافی
تا به جایی رساندت که یکی
با یکی عشق‌ورزی از دل و جان
که یکی هست و هیچ نیست جز او
همه آفاق گُلستان بینی
گردش دور آسمان بینی
آنچه نادیده چشمت، آن بینی
آفتابیش در میان بینی
از جهان و جهانیان بینی
تا به عین الیقین عیان بینی
وحده لا اله الا هو

(هاتف اصفهانی)

این همه عکس می و نقش مخالف که نمود

یک فروغ رخ ساقی است که در جام افتاد

(حافظ)

چشم در صنع الهی باز کن لب را ببند

بهتر از خواندن بود دیدن خط استاد را

(صائب)

چه عروسی است در جان، که جهان ز عکس رویش

چو دو دست نوعروسان، تر و پُر نگار گردد

(مولوی)

۱۴۱

تازیانه ۱۸۴

نور وجود



محقق را که وحدت در شهود است
 دلی کز معرفت نور و صفا دید
 به نزد آن که جانش در تجلی است
 همه عالم نشان حق تعالی است

نخستین نظره بر نور وجود است
 ز هر چیزی که دید اول خدا دید

(شیخ محمود شبستری)

تازیانه ۱۸۵

احدیت حق تعالی



احدیت را سه مقام است:

۱. احدیت ذات حق تعالی که در آن کثرت به هیچ وجه راهی ندارد که «قل هو الله احد» و دانی که الله اسم ذات است.

۲. احدیت اسماء و صفات. با آنکه اسماء را کثرت است، ولی چون ذات او یکی است و اسماء هم عین ذاتند و در آن فانی پس همه از وحدت برخوردارند «هو الله الواحد القهار».^۱

۳. احدیت افعال و تأثیرات و مؤثرات یعنی اوست جل جلاله که مؤثر در کل افعال و تأثیرات است: «مَا مِنْ دَابَّةٍ إِلَّا هُوَ آخِذٌ بِنَاصِيَتِهَا»^۲ و کل

۱. سورة زمر، آیه ۴.

۲. سورة هود، آیه ۵۶.

افعال حتی تأثیرات مخالف و متضاد جز از ذات او نیست و در دعای حضرت رسول(ص) اشاره به این نکته است:

• اَعُوذُ بِعَفْوِكَ مِنْ عِقَابِكَ وَ اَعُوذُ بِرِضَاكَ مِنْ سَخَطِكَ وَ اَعُوذُ بِكَ مِنْكَ.^۱

تازیانه ۱۸۶

توحید



ره دور و دراز است آن رهاکن
 در آ در وادی ایمن که ناگاه
 حکیم فلسفی چون هست حیران
 ز امکان می‌کند اثبات واجب
 ظهور جمله اشیاء به ضد است
 چو نبود ذات حق را شبه و همتا
 زهی نادان که او خورشید تابان
 جهان جمله فروغ نور حق دان
 چو نور حق ندارد نقل و تحویل
 تو پنداری جهان خود هست دائم
 خرد را نیست تاب نور آن روی

چو موسی یک زمان ترک عصا کن
 درختی گویدت انی انا الله
 نمی‌بیند ز اشیاء غیر امکان
 وزین حیران شده در ذات واجب
 ولی حق را نه مانند و نه ند است
 ندانم تا چگونه داند او را
 به نور شمع جوید در بیابان
 حق اندر وی ز پیدایی است پنهان
 نیاید اندر او تغییر و تبدیل
 به ذات خویشتن پیوسته قائم
 برو از بهر او چشم دگر جوی

(شیخ محمود شبستری)

۱. سراج الصعود، ص ۱۸.

تازیانه ۱۸۷

خداست دلیل اشیا یا اشیا دلیل خدا



• إلهی تَرَدَدِي فِي الْأَثَارِ يُوجِبُ بُعْدَ الْمَزَارِ، فَاجْمَعْنِي عَلَيْكَ بِخِدْمَةِ
تُوصِلُنِي إِلَيْكَ كَيْفَ يُسْتَدَلُّ عَلَيْكَ بِمَا هُوَ فِي وُجُودِهِ مُفْتَقِرٌ إِلَيْكَ أَيْ كَوْنُ
لِغَيْرِكَ مِنَ الظُّهُورِ مَا لَيْسَ لَكَ حَتَّى يَكُونَ هُوَ الْمُظْهَرُ لَكَ مَتَى غَبَّتَ حَتَّى
تَحْتَاجَ إِلَى دَلِيلٍ يَدُلُّ عَلَيْكَ وَ مَتَى بَعُدْتَ حَتَّى تَكُونَ الْأَثَارُ هِيَ الَّتِي
تُوصِلُ إِلَيْكَ عَمِيَّتْ عَيْنٌ لَا تَرَاكَ عَلَيْهَا رَقِيْبًا وَ حَسِرْتُ صَفْقَةً عَبْدٌ لَمْ تَجْعَلْ
لَهُ مِنْ حُبِّكَ نَصِيْبًا.^۱
(امام حسین (ع))

الهی! چون به یکایک آثار برای معرفت تو بنگرم راه وصول به شهودت
بر من بسی دور گردد، پس مرا خدمتی فرما که به وصول شهود جمالت
زودتر رساند. چگونه من به آثاری که در وجود خویش محتاج تواند بر
وجود تو استدلال کنم.

آیا موجودی جز تو ظهوری دارد که آن ظهور و پیدایی تو نیست. تا او
سبب ظهور و پیدایی تو باشد. تو کی از نظر پنهان بوده‌ای تا وجودت به دلیل
و برهان نیاز داشته باشد، کی از ما دور شدی، تا آثار و مخلوقات ما را به تو
نزدیک سازد کور باد چشمی که تو را نبیند با آنکه تو همیشه مراقب او هستی
و زیانمند کالای آن بنده که ز عشق تو نصیبی ندارد.

۱. مفاتیح الجنان، دعای عرفه.

کی رفته‌ای ز دل که تمنا کنم تو را
غائب نگشته‌ای که شوم طالب حضور
با صد هزار جلوه برون آمدی که من

کی بوده‌ای نهفته که پیدا کنم تو را
پنهان نگشته‌ای که هویدا کنم تو را
با صد هزار دیده تماشا کنم تو را
(فروغی بسطامی)

تازیانه ۱۸۸

ارتباط ملک با ملکوت



بس نـهـان از دیدۀ نامحرمان
تو بهاری ما چو باغ سبز و خوش
تو چو جانی، ما مثال دست و پا
تو چو عقلی ما مثال این زبان
تو مثال شادی و ما خنده‌ایم
یا خَفِيَّ الدَّاتِ مَحْسُوسِ الْعَطَاءِ
جنبش ما هر دمی خود اشهد است
گردش سنگ آسیا در اضطراب
بنده نشکبید ز تصویر خورش
ای برون از وهم و قال و قیل من

لیک با محرم هویدا و عیان
او نـهـان و آشکارا بخشش‌اش
قبض و بسط دست، از جان شد روا
این زبان از عقل می‌یابد بیان
که نتیجه شادی فرخنده‌ایم
أَنْتَ كَالْمَاءِ وَ نَحْنُ كَالرَّخِي
کو گواه ذوالجلال سرمد است
آشـهـد آمد بر وجود جوی آب
هر دمی گوید که جانم مفرشت
خاک بر فرق من و تمثیل من

(مولوی)

تازیانه ۱۸۹

فنا‌ی عرفانی



فنا‌ی در توحید که عبارت است از رجوع حقایق به غیب و جود و فنا‌ی در احدیت و جود مستفاد از جمله آیات و اخبار است. به خصوص آیات و اخبار وارده در حشر و قیامت کبری و فنا‌ی تعینات و زوال جهات امکانی نظیر آیه: «فصعق من فی السموات والارض»^۱ و آیه متبرکه: «کل من علیها فان و یبقی وجه ربك ذوالجلال والاکرام»^۲.

شیخ در فتوحات در این مسئله کامل‌تر از دیگران بحث نموده و با موازین برهان وفق داده است. حقیر در مطاوی شرح بر فصوص و شرح بر این مقدمه قسمتی از آن مطالب را نقل کرده و رساله‌ای مستقل در معاد جسمانی تألیف کرده فنا‌ی در حق که همان زوال تعینات امکانی است ناشی از رجوع حقایق ممکنه به حق باشد مستفاد از آیات قرآنی و اخبار نبویه است.

این فنا از برای اهل عصمت و طهارت و خواص از عترت در همین نشاء حاصل می‌گردد کما اینکه حضرت علی (ع) فرمودند: «لَوْ كُشِفَتِ الْغِطَاءُ مَا ازْدَدْتُ یَقِیناً» و خواجه عالم (ص) فرمودند «الآنَ قِیَامَتِی قَائِمٌ» این قبیل از مأخذ موجود در کتب اهل حدیث به مراتب روشن‌تر و مستدل‌تر از منقولات مبهمه و مشابه قدماست.^۳

۲. سوره رحمان، آیات ۲۶ و ۲۷.

۱. سوره زمر، آیه ۶۸.

۳. شرح مقدمه قیصری، ص ۶۴.

تازیانه ۱۹۰

روز رسوایی

• یَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ.^۱

روز آشکار شدن رازها.

روز محشر هر نهان پیدا شود	هم ز خود هر مجرمی رسوا شود
دست و پا بدهد گواهی با بیان	بر فساد او به پیش مستعان
دست گوید من چنین دزدیده‌ام	لب بگوید من چنین بوسیده‌ام
پای گوید من شدستم تا منی	فرج گوید من بکردستم زنا
چشم گوید غمزه کردستم حرام	گوش گوید چیده‌ام سوء‌الکلام

(مولوی)

• الیوم نختم علی افواههم و تکلمنا ایدیهم و تشهد ارجلهم بما کانوا یکسبون.^۲
امروز مهر زده می‌شود بر دهان‌هاشان و سخن می‌گویند دست‌ها و پاهایشان به آنچه کسب کردند.

تازیانه ۱۹۱

درک هستی



هر انسانی وجود خویشتن را درک می‌کند. دکارت می‌گوید: «در همه

۱. سوره طارق، آیه ۹.

۲. سوره یس، آیه ۶۵.

چیز شک کردم، ولی در اینکه من هستم شکی نمی‌توانم داشته باشم». برای نفس انسانی بدیهی‌ترین چیز خویشتن خویش است، من هستم، من قیام دارم، حیات دارم، می‌اندیشم، می‌بینم، می‌شنوم اینها همه مرهون هستی است و این همان نکته است که خداوند می‌فرماید: «بَلِ الْإِنْسَانِ عَلَىٰ نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ»^۱ بعد از درک هستی خود می‌یابیم که در کنار ما دیگران نیز هستند. هر چه را درک می‌کنیم از هستی برخوردار است، همان گونه که من هستم، کوه و گیاه، انسان و حیوانات دیگر هم هستند، همگی از هستی برخوردارند با آنکه حیات و ادراک و ماهیات آنها مختلف است همه هستند، در هست بودن ما همه مشترکیم، چراکه هستی یک چیز بیش نیست، هستی خود می‌گوید من یکی هستم: «شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ»^۲ ملاصدرا می‌گوید: «الْوُجُودُ كُلُّهُ نُورٌ» و به حکم «اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ»^۳ خروج هر ماهیتی از ظلمت عدم به خارج به وسیله ظهور و تابش نور حقیقی بر اوست.^۴

(سید جلال‌الدین آشتیانی)

تازیانه ۱۹۲

انبار اعمال و موش دزد



صد هزاران دام و دانه‌است ای خدا ما چو مرغان حریص بی‌نوا

۱. سوره قیامت، آیه ۱۴.

۲. سوره آل عمران، آیه ۱۸.

۳. سوره نور، آیه ۵۳.

۴. هستی از نظر فلسفه و عرفان، ص ۱۳۲.

هر دمی پابسته دامی نوایم
گر هزاران دام باشد دم به دم
می‌رهانی هر مردمی ما را و باز
ما در این انبار گندم می‌کنیم
می‌نیندیشیم آخر ما به هوش
موش در انبار ما حفره زده است
اول ای جان دفع شرّ موش کن
بشنو از اخبار آن صدر صدور
گر نه موش دزد در انبار ماست
ریزه ریزه صدق هر روزه چرا؟
بس ستاره آتش از آهن جهید
لیک در ظلمت یکی دزدی نهان
می‌گشاد استارگان را یک به یک
چون عنایاتت شود با ما مقیم

هر یکی گر باز و سیمرغی شویم
چون تو با مایی نباشد هیچ غم
سوی دامی می‌رویم ای بی‌نیاز
گندم جمع آمده گم می‌کنیم
کاین خلل در گندم است از شر موش
وز فنش انبار ما ویران شده است
وآنکه اندر جمع گندم کوش کن
لا صَلَوةَ تَمَّ إِلَّا بِالْحَضُورِ
گندم اعمال چل ساله کجاست؟
جمع می‌ناید در این انبار ما
وین دل سوزیده پذیرفت و کشید
می‌نهد انگشت بر استارگان
تا نیافروزد چراغی بر فلک
کی بود بیمی از آن دزد لثیم

(مولوی)

تازیانه ۱۹۳

كَلِمَ النَّاسِ عَلَى قَدْرِ عُقُولِهِمْ



• اِنَّا مَعَاشِرَ الْأَنْبِيَاءِ أَمَرْنَا أَنْ نُنزِّلَ النَّاسَ عَلَى مَنَازِلِهِمْ وَ نَكَلِّمَ النَّاسَ بِقَدْرِ عُقُولِهِمْ.

(حضرت محمد(ص))

• كَلِّمُوا النَّاسَ بِمَا يَعْرِفُونَ وَ دَعُوا مَا يُنْكِرُونَ، اَتْرِيدُونَ اَنْ يُكَذِّبَ اللهُ وَرَسُولَهُ.

• وَلَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ اَمْوَالَكُمُ الَّتِي جَعَلَ اللهُ لَكُمْ قِيَامًا.^۱

سفیهان را اموالی که خدا برایتان قرار داده به ایشان ندهید. این آیه را یکی از بزرگان از آن معنی فوق را استنباط کرده.^۲

حضرت عیسی بن مریم در میان بنی اسرائیل به پاخاست و فرمود: ای بنی اسرائیل! حکمت را برای نادانان مگویید که اگر گفتید، برای حکمت ستم کردید و حکمت را از اهلش دریغ مدارید که اگر دریغ داشتید، نسبت به آنها ستم کردید. (شهید ثانی)

دانه هر مرغ اندازه وی است	طعمه هر مرغ، انجیری کی است؟
طفل را گر نان دهی بر جای شیر	طفل مسکین را از آن نان مرده گیر
چونکه دندان‌ها برآرد بعد از آن	هم به خود گردد دلش جویای نان
مرغ پر نارسته، چون پزان شود	لقمه هر گربه دزان شود

(مولوی)

تازیانه ۱۹۴

مقامات حضرت زهرا(س)

از عیسی بن علی نقل شده است که وی گفت: از ابو عبدالله شنیدم که

۱. سورة نساء، آیه ۵.

۲. سز الصلوة، مقدمه فهری.

فرمود: فاطمه را از این رو محدثه خوانند که ملائکه از آسمان فرود می آمدند و با فاطمه سخن می گفتند: ای فاطمه! خداوند تو را برگزید و پاک ساخت و تو را بر زنان عالم برتری داد. الا ای فاطمه! پروردگارت را مطیع باش و سجده نما، با رکوع کنندگان راکع باش و او نیز با ملائکه سخن می گفت و ایشان با وی سخن می گفتند. شبی فاطمه با ایشان فرمود: آیا مریم برترین زن عالمیان نیست؟ ملائکه پاسخ دادند: مریم سیده زنان زمان خویش بود ولی خدای عزوجل تو را سیده زنان عالم تو و عالم وی و سیده زنان اولین و آخرین قرار داد.

مریم را زکریای پیامبر ضامن مصالح او گردید و او را پرورید، ولی تو را اشرف انبیا پرورش داد.^۱

تازیانه ۱۹۵

تجلی

حقایق عالم وقتی مکشوف می گردد که نسبت اعتباریه بین خالق و مخلوق مسلوب گردد و گرد و غبار غیریت از میان برخیزد. پرده غیریت و استتار ناشی از وهم و خیال که مانع شهود جمال مطلق باشد از نظر سالک مرتفع گردد و آنچه دیدنی است ظاهر گردد و از جمله اغیار، وجود مجازی خود سالک

۱. علل الشرایع.

است که در حق او گفت: **وُجُودُكَ ذَنْبٌ لَا يُقَاسُ بِهِ ذَنْبٌ وَ نِعْمَ مَا قِيلَ.**

سَوْفَ تَرَىٰ إِذَا تَخَلَّىٰ غُبَارَ

أَفْرَسٍ تَخْتَكُ أَمَ هُوَ حِمَارٌ

حجاب چهره‌ی جان می‌شود غبار تنم خوشادمی که از این چهره پرده برفکنم
(حافظ)

در قرآن وارد شده است: **«وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا»**؛ و آنان که در راه ما به جان و مال جهد و کوشش کردند، محققاً آنها را به راه خویش هدایت می‌کنیم. و فیه ایضاً: **«اتَّقُوا اللَّهَ وَ يَعْلَمِكُمْ»**؛ از خدا بترسید تا خداوند به شما تعلیم مصالح امور کند.^۴
(سید جلال‌الدین آشتیانی)

تازیانه ۱۹۶

تنها راه

تنها طریقی که انسان را به هدف می‌رساند معرفت نفس است و این راه همان راه انقطاع و بریدن از غیر خدا و توجه کامل به خداوند سبحان است و از حدیث موسی بن جعفر (ع) این مطلب به دست می‌آید که فرمود: **«لَيْسَ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ خَلْقِهِ حِجَابٌ إِلَّا خَلْقُهُ فَقَدْ اِخْتَجَبَ بِغَيْرِ حِجَابٍ مَّحْجُوبٍ وَ اسْتَتَرَ بِغَيْرِ سِتْرٍ مَسْتَوِرٍ»**.

و این حدیث شریف زیباترین بیان است برای نیکوترین راه‌ها و کیفیت

۱. آنگاه که گرد و غبار فرو نشست، به زودی خواهی دید که زیر پایت اسب است یا حمار.

۲. سوره عنکبوت، آیه ۶۹

۳. سوره بقره، آیه ۲۸۲.

۴. شرح مقدمه قیصری، ص ۷۳.

این چنین است که با مراعات دستوراتی که در شرع برای دستیابی به انقطاع رسیده است، همچون توبه، انابه، محاسبه، مراقبه، صمت، جوع، خلوت، بیداری آغاز می‌شود تا انقطاع سالک حاصل گردد.

آنگاه طالعی از غیب درخشیدن گیرد و به دنبال آن نفحات الهی و جذبات رحمانی پی در پی فرا می‌رسد و موجب محبت و گرایش بیشتر به معبود که همان ذکر و یاد خداست حاصل می‌شود.^۱

تازیانه ۱۹۷

مقامات پنج‌گانه نفس انسانی

ظاهر، باطن، قلب، روح، سرکه در این فراز از دعای جناب امیرالمؤمنین مشهود است:

• اللهم نورّ ظاهری بطاعتک و باطنی بمحبتک و قلبی بمعرفتک و روحی بمشاهدتک و سرّی باستقلال اتصال حضرتک.^۲

تازیانه ۱۹۸

صبر

ساقی بیا که هائف غیبم به مژده گفت با درد، صبر کن که دوا می‌فرستمت

۱. ولایت‌نامه، ص ۸۲.

۲. فصول الحکم، ص ۶۷۸.

هم از نسیم تو روزی گشایشی یابد
 چو غنچه هر که دل اندر هوای تو بست

 عاقبت دست بدان سرو بلندش برسد
 هر که را در طلبت همت او قاصر نیست

 ز مشکلات طریقت عنان متاب ای دل
 که مرد راه نیاندیشد از نشیب و فراز

 روندگان طریقت ره بلا ورزند
 رفیق راه چه غم دارد از نشیب و فراز

 به این سپاس که مجلس منور است به دوست
 گرت چو شمع بلایی رسد بسوز و بساز

 چو غنچه گر چه فروبستگی است کار جهان
 تو همچو باد بهاری گره گشا می باش
 (حافظ)

تازیانه ۱۹۹

خدا و گدا

آن گدایی چون برست از نان و آب
 بعد مرگ او کسی دیدش به خواب
 گفت حق با تو چه کرد ای مهربان
 گفت چون رفتم بر حق گفت هان
 پیشم آور تا چه آوردی مرا
 گفتم آخر من چه دارم ای خدا
 قرب پنجه سال بودم در به در
 راه بیمودم جهانی سر به سر

جمله می‌گفتند ای مرد گدا
 نیست ما را نان، پدید آرد خدا
 مردمان نانی ندادندم بسی
 با تو می‌کردم حوالت هر کسی
 چون حوالت با تو آمد روز و شب
 از گدایی می‌کنی چیزی طلب؟
 جمله گفتندی خدا بدهد تو را
 پس بده، گر می‌دهی ای پادشا
 شاه هرگز از گدا چیزی نخواست
 گر نخواهد خالق شاهان رواست^۱

(عطار)

تازیانه ۲۰۰

توحید از دیدگاه امام صادق (ع)

هر کس گمان کند که خدا را با توهم قلبی شناخته است، مشرک است و هر کس گمان کند که خدا را با اسم بدون معنی شناخته است بر خداوند طعن زده است؛ زیرا که اسم حادث و نوپدید است و هر کس پندارد که اسم و معنی را با یکدیگر می‌پرستند، پس با خدا شریک قرار داده است و هر کس که خدا را تنها با صفتش عبادت می‌کند و او ادراک نمی‌شود، پس به غائب حواله کرده و هر کس گمان کند که موصوف را به صفت می‌افزاید، پس بزرگ را کوچک کرده و آن گونه که سزاوار و در خور است او را نشناخته.
 به حضرت گفته شد: پس راه توحید کدام است؟ فرمود:

۱. مصیبت‌نامه.

• بَابُ الْبَحْثِ مُمَكِّنٌ وَ طَلَبُ الْمَخْرَجِ موجودٌ: إِنَّ مَعْرِفَةَ عَيْنِ الشَّاهِدِ قَبْلَ صِفَتِهِ وَ مَعْرِفَةَ صِفَتِ الْغَائِبِ قَبْلَ عَنُّهُ.

در بحث باز و خروج از جهل ممکن است. شناخت شخص حاضر قبل از شناخت صفت اوست و شناخت شخص غائب بعد از صفت اوست.

• «تَعْرِفُهُ وَ تَعْلَمُ عِلْمَهُ، تَعْرِفُ نَفْسَكَ بِهِ وَ لَا تَعْرِفُ نَفْسَكَ بِنَفْسِكَ مِنْ نَفْسِكَ تَعْرِفُ وَ أَنْ مَا فِيهَا لَهُ وَ بِهِ كَمَا قَالُوا لِيُوسُفَ: «أَنْتَ لَأَنْتَ يَوْسُفُ؟ قَالَ أَنَا يَوْسُفُ وَ هَذَا أَخِي»^۱ فَعَرَفَهُ بِهِ وَ لَمْ يَعْرِفْهُ بِغَيْرِهِ وَ لَا أَتْبَوْهُ مِنْ أَنْفُسِهِمْ بِتَوْهَمِ الْقُلُوبِ».

شناخت ذاتی که شاهد و حاضر است، قبل از صفت اوست و شناخت صفت موجودی که غائب و پنهان است، پیش از ذات اوست. تو او را می‌شناسی آنگاه علم او را می‌دانی، سپس خودت را با او می‌شناسی و تواز پیش خود، خودت را نمی‌شناسی و زان پس نیز علم پیدا می‌کنی که آنچه در تو هست برای اوست؛ چنانچه به یوسف گفتند: مگر تو یوسفی؟ گفت: من یوسفم و این برادر من است پس او را با او شناختند و با غیر او او را نشناختند و با گمان و پندار و توهم قلبی او را شناسایی نکردند.^۲

این حدیث شریف بسیاری از معارف توحید و معرفت نفس را با خود دارد. در آن زیاد بیندیش.



واژه‌نامه



بیهیمه: حیوان	آز: حرص و طمع
پر نیان: پارچه حریر و ابریشمی	ابدال: نیکوکاران
پشک: فضله حیوان	اتساع: گشادگی - گسترش
پیه: چربی	اجتبا: برگزیده
تصفیح: صفحه صفحه خواندن کتاب	احداث: نجاست‌ها - ناپاکی‌ها
جیفه: مردار	احول: دوبین - لوچ
حانوت: دکان	اسپر: سپر
حایط: حیاط و میدان	استخفاف: خوار شمردن
حجام: حجامت‌کننده	استدامت: ادامه داشتن
حله: ابریشم	استظهار: پشت‌گرمی
خامه: قلم	التذات: لذت‌ها
خسک: خاشاک	الم: درد و رنج
خمر: شراب	امکنه: مکان‌ها
خور: خورشید	انتباه: بیداری
خوشیده: خشک شده	انجاس: نجاست‌ها - ناپاکی‌ها
داعی: دعوت‌کننده	انجم: ستارگان
دد: حیوان وحشی	انفراد: تنهایی - یگانگی
دواج: لحاف - رو انداز	انگبین: عسل
دهر: روزگار	بصر: بینایی
دی: دیروز	بکا: گریه

۲. ولایت‌نامه، ص ۸۰.

۱. سورة یوسف، آیه ۹۰.

رخام: سنگ مرمر	رطل: جام بزرگ
کان: معدن	رقیت: بندگی
کت: که تو را	زفت: بزرگ و فربه
کزار: حمله کننده	ذمیمه: زشت و ناپسند
گاز: گاز انبر	زین: زینت و آرایش
گلگونه: آرایش دهنده صورت	ژولیده: پریشان
لباب: مغزها - اصلها	سما: آسمان
لهیب: شعله و حرارت	سماط: سفره، صف، رده
لؤلؤ لالا: مروارید	سمور: نوعی حیوان
متفزع: جدا شده - مشتق شده	سنان: نیزه
متمثل: شبیه شده	شارع: خیابان
محن: رنجها	شباب: جوانی
مدعو: دعوت شده	شرنگ: زهر
مرأت: آینه	شیب: پیری
مستبصر: آگاه و بینا	عبیر: بوی خوش
معجر: روسری	عدت: وسایل و ساز و برگ
مغاک: گودال	علقه: خون بسته
مفتون: شیفته و عاشق	عمی: نابینایی
مفرش: فرش - گسترده	عن قریب: به زودی
ملان: مجنبان	عور: لخت و برهنه
ملبس: لباس - پوشیده	غشوه: احتضار
مندرس: کهنه و پاره	غره: مغرور
می بیخت: الک می کرد	فاقه: فقر و بی چیزی
نائب مناب: جانشین - قائم مقام	قز: پارچه ابریشمی
وشاقان: غلامان ترک	قشور: پوستها - قشرها
یم: دریا	